

تفسیر
مصباح الشریعہ و مصلح الحقیقہ

(قسمت دوم)

حضرت آقای حاج دکنور علی تابنده (محبوب علیشاہ)

سی و ششم

فهرست

تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)

(جزوه سی و ششم)

صفحه

عنوان

شکر..... ۷

در هر نفس دو نعمت و بر هر نعمت شکری واجب / شکر، یادآوری منعم است / یاد خدا در دل به منزله شکرگزاری از نعمات خداوند / نعمت ایمان در نعمت‌های معنوی بالاترین نعمت‌هاست / توفیق شکر را خداوند می‌دهد / توفیق شکرگزاری، خیلی مهم‌تر از اصل آن نعمت است / شکر واقعی / حال رضا داشتن مانع این نیست که زیاده‌تر هم بخواهیم ولی نه اینکه آنچه را که داده نبینیم / عدم عصیان و اطاعت امر الهی نوعی شکر تلقی می‌شود / شکور و همیشه شاکر بودن / نعمت وجود / قتل عمد یا خودکشی

لباس.....۱۶

با زینت‌ترین لباس برای مؤمن، لباس تقوی است/ آدم و حوا، درخت ممنوعه؛ درخت تشخیص خوب و بد/ لباس برای پوشاندن عیوب و برای زینت/ ثروت نعمت است، به شرطی که در راه خدا خرج شود/ قدرت نعمت است، اگر در خدمت به بندگان خدا باشد/ از بین رفتن نعمت و یا تبدیل نعمت به نعمت/ صفاتی که آفات دین است و موجب قساوت قلب می‌شود/ خداوند در مقابل خطاهای انسان می‌فرماید رحمت من بر غضب من برتری دارد/ لغت کسوت در قرآن و ملازمه آن با لغت لباس/ به کار بردن لغت لباس در مورد هر پوشش، به حق لباس باطل می‌پوشانند/ تلبیس یعنی امر نادرستی را لباس درست بیوشانید که طرف گول بخورد/ خلع و لبس/ توبه، بهترین لباسی است که خداوند در اختیار معنویت ما گذاشته است/ امر به معروف و نهی از منکر/ به خودمان بپردازیم

طهارت.....۳۲

درباره مسواک زدن و میحث رفتن به توالت و داشتن بهترین دستورات در شریعت برای تمام اجزای زندگیمان/ آب مهم‌ترین خلقت خداوند است/ آب را مظهر رحمت خدا تلقی کن/ خداوند شرط تمام عبادات خودش را طهارت قرار داده است/ مقدمه هر عبادت واجب، حتماً با آب است/ داشتن نیت در عبادات/ تمیز کردن دل با اطاعت از دستورات است که البته بستگی به رحمت خداوند دارد

آداب خروج از منزل.....۴۱

منزل، علامت و محل آرامش است/ کسی که روحش به دست دیگری است و نفع و ضرر خودش به اختیارش نیست نمی‌داند کی به منزل برمی‌گردد/ در بیرون رفتن از منزل حق این است که این

فعالیت‌ها الهی باشد/ چگونگی انجام کار اداری/ کسب، کدام کاسب حبیب‌الله است؟/ برای خروج از منزل و به سر کار رفتن با وقار و آرامش برو/ در خروج از منزل به زبان، بسم‌الله بگوید و به ذکر قلبی هم توجه کند/ خارج شدن و گذاشتن دلبستگی‌ها در منزل یعنی لحظاتی بتوانی همه چیز دنیا را فراموش کنی/ وقتی بیرون می‌روی بگو: کالای امروز یعنی عمر یک روزم را به تو تقدیم می‌کنم/ عبرت گرفتن از همه افراد/ به چیزی که هدف صحیح ندارد، نگاه نکنید/ بدون تکبر راه رفتن و آرام کردن صدا/ بلند و واضح گفتن سلام/ اعراض از کسانی که از روی عناد و جهل بحث می‌کنند/ به منزل که برگشتی بدان کماکان هیچ کمک‌حالی و هیچ کمک‌کاری جز خدا نداری

آداب داخل شدن به مسجد ۵۳

مساجد/ زیارتگاه‌های مقبره‌ی بزرگان و ائمه/ حسینیه‌ها/ قرار دادن گوشه خاصی از اتاق برای نماز/ به مسجد که می‌روی بدان که با این صاحبخانه والامقام جز پاکان و جز صدیقون مجالست نمی‌تواند بکنند/ صدیق آن کسی است که در هر حال احساس کند بنده‌ی خداست و اختیارش دست دیگری است و ظاهر عبادتش با باطنش صدق کند/ غفلت از یاد و ذکر خدا همیشه موجب رکود است/ اگر خداوند با تو به فضلش رفتار کند، عبادت اندک تو را هم می‌پذیرد/ تفاوت بین عدل و فضل الهی/ خیمه اجتماع، محل عبادت یهودی‌ها به درگاه خداوند/ در اسلام، در هر جای زمین می‌توان نماز خواند مگر دیده باشیید آلوده یا نجس است/ غیر از نماز جماعت، افراد خودشان و دلشان تک‌تک با خداوند ارتباط دارند/ مسجد فردی در خانه‌تان و مسجد اجتماعی/ دیدن مؤمنین شما را به یاد خداوند

می‌اندازد/ اعتراف به عجز و فقر و قصور خود در مقابل خداوند/ خداوند از کارهای علنی و اسرار همه خبر دارد، چه اعتراف کنید و چه نکنید/ مسیحیان و اعتراف به گناه در نزد کشیش‌ها/ جایی که با علاقه قلبی می‌روید، سعی کنید به هیچ چیز دیگری فکر نکنید تا مانع حضور قلب شما با آن شخص نشود/ خداوند می‌فرماید از کرم خودش مضطربان را اجابت می‌کند/ مغرور شدن انسان به کرم خداوند/ در مورد سؤال أَدْخُلْ، اجازه دخول در زیارت‌نامه

فهرست جزوات قبل.....۶۹

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک، با شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ، بَلْ أَلْفٌ أَوْ أَكْثَرٌ وَأَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَا النُّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَلَوُّ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالرِّضَا بِمَا أُعْطِيَ وَأَنْ لَا تُعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ وَمُخَالَفَهُ بِشَيْئٍ مِنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ. فَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ تَجِدِ اللَّهَ رَبًّا كَرِيمًا عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَلَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى عِبَادَةٌ يَتَعَبَّدُ بِهَا عِبَادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لِأَنَّ لَفْظَهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِاخْتِصَاصِهِمْ بِهَا، فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْهَا خَصَّهَا بَيْنَ الْعِبَادَاتِ وَخَصَّ أَرْبَابَهَا فَقَالَ تَعَالَى: وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ.^٢

وَتَمَامُ الشُّكْرِ إِعْتِرَافُ بِلِسَانِ السَّرِّ خَالصًا لِلَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ بِالْعَجْزِ عَنِ بُلُوغِ أَدْنَى شُكْرِهِ لِأَنَّ التَّوْفِيقَ لِلشُّكْرِ نِعْمَةٌ حَادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرُ عَلَيْهَا وَهِيَ أَعْظَمُ قَدْرًا وَأَعَزُّ وَجُودًا مِنَ النُّعْمَةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَفُتَّتْ لَهُ فَيَلْزُمُكَ عَلَى كُلِّ شُكْرٍ شُكْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ إِلَى مَا لِانْهِيَاةٍ مُسْتَعْرَقًا فِي نِعْمِهِ قَاصِرًا عَاجِزًا عَنِ دَرْكِ غَايَةِ شُكْرِهِ. فَأَنَّى يَلْحَقُ شُكْرَ الْعَبْدِ نِعْمَةَ اللَّهِ وَمَتَى

١. شب جمعه، تاريخ ١٣٨٠/٥/٤ هـ. ش.

٢. سورة سبأ، آية ١٣.

يَلْحَقُ صَنِيعُهُ بِصَنِيعِهِ وَالْعَبْدُ ضَعِيفٌ لِقُوَّةِ لَهُ أَبَدًا إِلَّا بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَاللَّهُ
عَنِّي عَنْ طَاعَةِ الْعَبْدِ فَهُوَ قَوِيٌّ عَلَيَّ مَزِيدِ النِّعَمِ عَلَى الْآبِدِ فَكُنْ لِلَّهِ
عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى هَذَا الْأَصْلِ تَرَى الْحَبَّ.^۱

مشهور است که می‌گویند:

شکر نعمت، نعمت افزون کند

کفر، نعمت از بَرَت بیرون کند

حتی مستحباتی که فرموده‌اند، برای این است که در واقع ما را
به عبادات عادت بدهد و ما را در راه اینکه می‌کوشیم خالص و مخلص
بشویم کمک کند. مثلاً همین عبارت: مَنْ لَمْ يُشْكِرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يُشْكِرِ
الْخَالِقَ یک درس اجتماعی است ولی غیر از درس اجتماعی، یاد دادن
شکر است. می‌فرماید: کسی که شکر مخلوق را به جا نیاورد، هم شکر
خالق را به جا نیاورده است و هم نمی‌تواند به جا بیاورد. این است که
تشکر در آداب و رسوم هم هست.

شکر در مقابل نعمت است؛ نعمتی که خدا به ما داده. اولین
نعمت در هر نفس است که شکرش واجب است. به قول سعدی در
مقدمه‌ی گلستان می‌گوید: منتّ خدای را عزّوجلّ که طاعتش موجب
قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود مُمَدّ

۱. مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة، ترجمه حسن مصطفوی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه
ایران، تهران، ۱۳۶۰ ش، صص ۲۸-۲۶.

حیات است و چون بر می آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمت شکری واجب.

از دست و زبان که برآید

کز عهده‌ی شکرش به در آید^۱

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ^۲ پس در هر

نفس که ما می بینیم دو نعمت است. برای اینکه وقتی نفس می کشیم خداوند به ما جان می دهد، جانی را که به ما داده خودش ادامه می دهد. چون اگر جلوی دهان و بینی خود را بگیریم جان از دستمان می رود. وقتی نفس می آید، باز یک بار دیگر خداوند به ما جان می دهد، به دلیل اینکه باز هم اگر جلوی دهن و بینی را بگیریم، خفه می شویم. جان هم بالاترین نعمت است. این است که در هر نفس دو بار خداوند بالاترین نعمت را می دهد و برای هر نعمتی شکری واجب است.

اگر ما همین عبارات ادای شکر مثل شُكْرًا لِلَّهِ يَا اَلْحَمْدُ لِلَّهِ را

بخواهیم بگوییم، در هر نفس هر بار نمی توانیم بگوییم. وقتی هم که خواهیم، اصلاً نمی توانیم بگوییم چنانکه موقع غذا خوردن هم چون غذا می خوریم، نمی توانیم. این است که در اینجا شکر، یادآوری منعم است. وقتی کسی نعمتی به شما می دهد و یا محبتی می کند یک بار تشکر

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۱.

۲. سوره سبأ، آیه ۱۳.

می‌کنید. بعد بر حسب اینکه نعمت چقدر مهم باشد، این موهبت چقدر بزرگ باشد، هر مرتبه که او را در خیابان یا در هر جای دیگر می‌بینید، جلو می‌روید و سلام می‌کنید. این سلام خودش در معنا تشکر است. بنابراین وقتی که به یاد خداوند باشید و بدانید در هر نفس دو نعمت موجود است، شکر که کردید، بعد سایر ایام هم، سایر دقایق هم که به یاد خدا بودید، این خودش باز یک تشکر است. اگر یاد خدا را در دل گذرانید یک تشکر است.

این نعمت‌ها، نعمت‌های مادی است و در نعمت‌های معنوی، نعمت ایمان بالاترین نعمت‌هاست. اگر توفیق شکر پیدا کنیم خود این شکر، نعمتی است. برای اینکه توفیق شکر هر نعمتی را هم خداوند می‌دهد. داستان حضرت ایوب را بارها گفته‌ام که بعد از اینکه عرض کرد: چه کردم و چه کردم و صبر کردم، خداوند به او فرمود: صبر کردی ولی توفیق صبر را چه کسی به تو داد؟

توفیق عبادت را هم خدا می‌دهد. پس وقتی که ما به هر عبارتی، به هر زبانی، زبان دل، یا زبان بدن شکر نعمت کردیم، این خودش توفیقی است. این توفیق را خدا به ما داده که شکرش بکنیم. خود این توفیق یک شکر دیگری دارد که فرموده‌اند این شکر دوّم از شکر اوّل هم مهم‌تر است. شکر اوّل، این بود که خدا نعمتی به ما داده است، مثلاً در جایی که خیلی تشنه‌ایم، آب داده، نعمت‌های دیگر مثل

نعمت‌های مالی را به ما داده است. خداوند خزانه‌اش باز است، از اینها می‌دهد ولی اصل آن توفیقی است که به ما می‌دهد که شکرش را بکنیم و این عبادت را انجام دهیم، شکر هم عبادتی است. این توفیق خودش خیلی مهم‌تر از اصل آن نعمت است. آن نعمت مالی است.

این است که باز اگر حساب کنیم، بر آن شکر، شکر دیگری واجب می‌شود و به همین طریق الی غیرالنّهاییه. این است که فرموده است اگر نعمات الهی را بخواهید بشمرید، نمی‌توانید بشمرید: **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**، اگر نعمات خدا را بخواهید بشمرید، عدد ندارد، نمی‌توانید بشمرید. هر قدمی که برمی‌دارید و حیاتی دارید، همه نعمت است. **أَقَلُّشْ هَمَانِ نَفْسِي** است که می‌کشید که تا آخر عمر هم همراهتان است، همیشه نعمت است.

شکر نعمت یکی با زبان است که بعد از هر عبادتی سجده‌ی شکر به جا می‌آوریم، می‌گوییم: **شكراً لله**، به زبان می‌گوییم. البته باید به زبانی بگوییم که دلمان هم خبردار بشود. ولی شکر واقعی شکر به زبان دل، به زبان سر، است یعنی همان وقتی که می‌گوییم **شكراً لله** در دلمان بفهمیم که خداوند این نعمت را به ما داده است، لاغیر. درست است که هر نعمتی را اعمّ از ظاهری یا باطنی خداوند توسط یکی از بندگانش به ما داده است، مثلاً نعمت معنوی و باطنی اسلام را توسط

پیامبرش ﷺ داده است، ولی ما این را از خداوند بدانیم، اما این مانع آن نیست که از آن واسطه‌ی نعمت تشکر کنیم.

فرض کنید شما در منزلتان هستید و یکی از دوستان برای شما هدیه‌ای می‌فرستد. وقتی به منزل آمدید و این هدیه را گرفتید، از او تشکر می‌کنید. ما هم برای این اسلامی که خداوند توسط مقرب‌ترین بنده‌ی خودش به ما داده، از این بنده‌ی مقرب خداوند تشکر می‌کنیم. البته مثل مشهور است که سلام روستایی بی‌طمع نیست، ما هم تشکر می‌کنیم و هم از او تقاضای شفاعت داریم؛ یا از ائمه هم همینطور. ما می‌گوییم: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، شکر آن خدایی که ما را به این امر یعنی ولایت هدایت کرد که اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد، گمراه بودیم، خودمان راه را پیدا نمی‌کردیم. این شکر است.

این است که باید در دل بگوییم و بفهمیم که این نعمت را خداوند داده و به آنچه داده رضا باشیم. البته رضا مانع این نیست که زیاده‌تر هم بخواهیم. یعنی خدایا برای آنچه به ما دادی و این نعماتی که می‌دهی، شکر تو را می‌کنیم. همیشه متنعم به نعمات هستیم، ولی نگاه به خزانتهای می‌کنیم، نگاه به سفره‌ی گسترده‌ای می‌کنیم، نعمات فراوان است و باز هم خدایا ما را لایق بدان و نعمت بیشتر بده. این

مانع آن نیست که در ضمن رضایت از آنچه خداوند به ما داده و شکر از آنچه که داریم، زیادتر هم بخواهیم. ولی نه اینکه آنچه که داده نبینیم و زیادتر بخواهیم. نکته‌ی دیگر این که با آن نعمتی که به ما داده، توسط این نعمت، علیه خدا عصیان نکنیم.

مثل اینکه فرض بفرمایید کسی یک کارد یا چاقوی خیلی قشنگ را به دوستش هدیه می‌دهد، حال او با همان چاقو بزند آن فرد را زخمی کند. شکر واقعی نعمتی را که خداوند داده این است که آن نعمت را در راه معصیتش به کار نبریم. خداوند گفته است: چه بکن، چه نکن. وقتی این نعمت را به ما داد نباید از این نعمت استفاده کرده و خلاف امر او را انجام بدهیم که البته همه‌ی وسایل و چیزهایی که ما داریم نعمت الهی است.

بنابراین، بطور مطلق عدم عصیان و اطاعت امر الهی خودش نوعی شکر تلقی می‌شود. خداوند درباره‌ی آل داوود می‌فرماید: اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ، داوود در نظر خداوند خیلی معزز بود و یهود هم همیشه منتظر تولد مسیحی از نسل داوود بوده‌اند. خداوند به آل داوود می‌گوید: شکر کنید که کم هستند بندگان من که شاکر باشند. شکور غیر از شاکر است. ما می‌گوییم شاکریم به آنچه که خداوند داده، ولی در همه چیز شاکر نیستیم. شکور یعنی همیشه شاکر بودن. مثل طهور. طاهر یعنی پاک بودن؛ خداوند آب را طهور قرار

داده، یعنی خلقتش پاک است و پاک کننده.

چون خداوند بندگان خاصّ خودش مثل آل داوود را به شکر امر کرده، اگر عبادتی بالاتر از شکر بود، خداوند آن عبادت را به آنها امر می کرد. ولی مفاد این آیه نشان دهنده‌ی این است که شکر، خودش عبادتی است، که در واقع بالاتر از آن عبادتی نیست. همه‌ی عبادات هم جزء شکر تلقی می شود.

بعد می فرمایند در هر حالتی که هستید خدا را شکر بکنید. بنابراین اگر توانستید در هر حال عظمت خدا را یادآوری کنید. به این معنی که شکر نعمت، نعمت افزون کند.

این امر در زندگی عادی و مادی ما هم احساس می شود. اگر کسی شکر بکند، تشکر بکند، نعمتش زیاد می شود. ما نعمت‌های فراوانی داریم و اگر دقت کنیم، در هر قدم و هر نفس با این نعمت‌ها برخورد می کنیم. اولش همین وجود خود ما است، خداوند این نعمت وجود را به ما داده است و به همین دلیل هم گفته می شود شاید بالاترین گناه، قتل عمد یا خودکشی است. برای اینکه بالاترین نعمت خدا را ما هدر کرده ایم. ذرات وجود ما را خداوند مقرر کرده که پهلوی هم باشند، بعد که منظم شد از جان خودش در آن دمید و ما به وجود آمده ایم. و فرموده است: **وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ**، بنی آدم را محترم

داشتیم برای اینکه از روح خودش در آن دمیده است. این بالاترین نعمت است. بعد هم اگر دقت کنیم در هر قدم نعمت است. می فرماید: در هر حال نعمات الهی را شکر بکن. چیزهای عجیب خواهی دید. یعنی از خداوند مواهب فراوانی به تو خواهد رسید. ان شاء الله ما هم اینطور باشیم.

لباس (قسمت اول)^١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: أَزَيْنُ اللَّبَاسِ لِلْمُؤْمِنِينَ لِبَاسِ التَّقْوَى وَأَنْعَمُهُ
الْإِيمَانُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ»^٢ وَأَمَّا لِبَاسُ الظَّاهِرِ
فِنِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى يُسْتَرُ بِهَا الْعَوْرَاتُ وَهِيَ كِرَامَةٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهَا ذُرِّيَّةَ
آدَمَ مَا لَمْ يُكْرِمَ بِهَا غَيْرَهُمْ. وَهِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آلَةٌ لِأَدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ. وَخَيْرُ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْعَلُكَ عَنِ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ بَلَّ يُقَرِّبُكَ مِنْ ذِكْرِهِ
وَشُكْرِهِ وَطَاعَتِهِ. وَلَا يَحْمِلُكَ عَلَى الْعُجْبِ وَالرِّيَاءِ وَالتَّزِينِ وَالْمُفَاخَرَةِ
وَالْخِيَلَاءِ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ وَمُورَثَةِ النَّسْوَةِ فِي الْقَلْبِ.

فَإِذَا لَبَسْتَ ثَوْبَكَ فَادْكُرْ سِتْرَ اللَّهِ عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ وَالْبَسْ
بِاطْنِكَ بِالصِّدْقِ كَمَا أَلْبَسْتَ ظَاهِرَكَ بِثَوْبِكَ وَلْيَكُنْ بِاطْنُكَ فِي سِتْرِ
الرَّهْبَةِ وَظَاهِرُكَ فِي سِتْرِ الطَّاعَةِ. وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا حَيْثُ خَلَقَ
أَسْبَابَ اللَّبَاسِ لِتَسْتُرَ الْعَوْرَاتِ الظَّاهِرَةَ، وَفَتَحَ أَبْوَابَ التَّوْبَةِ وَالْإِنَابَةِ لِتَسْتُرَ
بِهَا عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَخْلَاقِ السُّوءِ. وَلَا تَفْضَحْ أَحَدًا حَيْثُ
سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمَ مِنْهُ وَاشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ وَاصْفَحْ عَمَّا لَا يَعْنِيكَ
أَمْرُهُ وَحَالُهُ.

١ . شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۵/۱۱ هـ . ش .

٢ . سوره اعراف، آیه ٢٦ .

وَإِخْتَارَ أَنْ يَفْنَى عُمْرَكَ بِعَمَلٍ غَيْرِكَ وَيَتَّجِرَ بِرَأْسِ مَالِكَ غَيْرِكَ
وَتَهْلِكَ نَفْسُكَ، فَإِنَّ نِسْيَانَ الذَّنْبِ مِنَ أَعْظَمِ عُقُوبَةِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْعَاجِلِ
وَأَوْفَرِ أَسْبَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْآجِلِ وَاسْتَعْلَجْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ. وَمَادَامَ الْعَبْدُ
مُسْتَعْلِجًا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَمَعْرِفَةِ غُيُوبِ نَفْسِهِ وَتَرَكَ مَا يُشِينُ فِي دِينِ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ فَهُوَ بِمَعْرَلٍ عَنِ الْأَفَاتِ غَائِضٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى يَفُوزُ
بِجَوَاهِرِ الْقَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ وَمَادَامَ نَاسِيًا لِدُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعُيُوبِهِ
رَاجِعًا إِلَى حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ لَا يَفْلُحُ إِذَا أَبَدًا.^۱

در کتاب مصباح الشریعة تقریباً تمام دستورات زندگی را ذکر فرموده‌اند. از عنوان این فصل که درباره لباس است ممکن است تصور کنیم که لباس موضوع ساده‌ای است، محتاج به ذکر نبود. ولی با مطالبی که فرموده‌اند ذهن ما روشن می‌شود و توجه پیدا می‌کنیم که در چیزهایی که ظاهراً به نظر ما بدیهی می‌رسد، فکر کنیم و به دستورات خداوند پی ببریم.

می‌فرمایند: زیباترین، بازینت‌ترین لباس برای مؤمن، لباس تقوی است. و نرم‌ترین لباس - اُنْعَمُهُ را هم می‌توان گفت نرم‌ترین و هم بهترین نعمت، به هر جهت هر دو معنایش متوجه به یک چیز است - ایمان است. خداوند می‌فرماید: وَ لِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ. این عبارت دنباله‌ی آیه‌ای است که خداوند خطاب به بنی آدم می‌فرماید: یا

بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِشًا وَ لِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكِ خَيْرٌ.^۱ وقتی که خداوند می‌فرماید: أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ، یعنی ما نازل کردیم برای شما، یا انزالِ نعمت الهی است و یا در مورد دشمنان نعمت و عذاب است. چنانکه در مورد آب می‌فرماید: أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ^۲، آب را برایش، برای زمین پژمرده، فرستادیم. آب اگر نباشد اصلاً زندگی پیدا نمی‌شود.

در اینجا بعد از داستان فرستادن آدم و حوا، می‌فرماید برای شما لباس فرستادیم که عورات شما، زشتی‌های شما را بپوشاند و برای شما زینت هم باشد. پس دو خصوصیت برای لباس فرموده: یکی پوشاندن عورات ما و یکی زینت برای خود ما. پوشاندن عورات از صفات ستّاری خداوند است. خداوند ستّار العیوب است. بدین جهت می‌فرماید: شما هم خودتان را بپوشانید.

لباس به عنوان زینت از آن جنبه‌ای است که در قرآن می‌فرماید: مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ^۳، چه کسی زینت‌ها را برای بندگان خدا حرام کرده است؟ این زینت‌ها و نعمت‌ها برای مؤمنین است. در داستان آدم و حوا، شیطان آنها را گول زد. وقتی از آن درخت ممنوع خوردند خودشان را نگاه کردند، دیدند لختند. خداوند به

۱. سوره اعراف، آیه ۲۶.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۳۲.

آنها خطاب کرد که معلوم است که از این درخت خوردید. خداوند همیشه می‌فهمد و محتاج به این فاصله نیست که تحقیق کند و بفهمد، در همان لحظه‌ای که نبودند، در نزدش بودند. ولی تورات می‌گوید خداوند آمد به بهشت، همان باغی که اینها بودند، دید آدم و حوا^۱ نیستند. صدا کرد کجایید؟ بیایید. گفتند که ما لختیم، خجالت می‌کشیم بیاییم. آن وقت خداوند فهمید که از آن درخت خوردند.

البته شیطان که اینها را گول زد، گفت که این درخت، درختی است که اگر از آن بخورید ابدی می‌شوید، دیگر مرگ ندارید. ولی آدم و حوا^۱ بعد از اینکه از آن درخت خوردند فهمیدند که تشخیص خوب و بد دارند. این است که خیلی‌ها می‌گویند آن درخت ممنوعه، درخت تشخیص خوب و بد بود. بدی و زشتی را از خوبی و زیبایی تشخیص دادند. تا آن تاریخ در عالمی بودند که مسئولیت نداشتند. برای اینکه هر کسی مسئول است که کارهایی را بکند و کارهایی را نکند و از آن احتراز کند. ولی آنها تا آن زمان مسئولیتی نداشتند. شاید از همان اول آدم و حوا^۱ فهمیدند که شیطان دروغ گفته و دشمنشان است که خداوند می‌فرماید: **أَلَمْ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ^۱**، آیا با شما عهد نکردیم، یعنی یادآوری نکردیم که شیطان دشمن شماست، گولتان نزنند؟

خداوند آن دو را که فرستاد، همه را بیرون کرد و به زمین فرستاد. آن وقت می‌فرماید: **أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِشًا**، از نعماتی که خداوند فرستاد لباس است. این لباس برای پوشاندن عیوب و برای زینت است. دنباله‌اش می‌گوید: **وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِك خَيْرٌ**، لباس تقوی از این هم بهتر است. وقتی چنین فرموده است قاعدتاً لباس تقوی هر دوی این خصوصیات را دارد. یعنی تقوی هم ستار العیوب است. کسی که تقوی به خرج بدهد، کسی که به دستورات الهی رفتار کند، به آداب ظاهری و آنچه که خداوند گفته، مقید باشد، عیبی که در دلش باشد خداوند می‌پوشاند. **رِشًا**، یعنی زینت هم هست. لباس تقوی زینتی برای بشر است.

می‌فرمایند این لباسی که خداوند برای بشر، بنی‌آدم، فرستاده، یک کرامتی است، بزرگواری است که خداوند نسبت به بنی‌آدم کرده و نسبت به هیچیک از حیوانات از سایر موجودات نکرده است. در داستان آدم و حوّا چون این سه نفر خطا کردند، یکی شیطان از آن طرف که سجده نکرد و بعد هم تصمیم گرفت که آدم و حوّا را بیچاره کند و یکی هم آدم و حوّا، خداوند همه‌ی اینها را مجازات مشترکی کرد، و آن اینکه همه را از بهشت بیرون کرد. شیطان گفت: **قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ**^۱، خدایا به جبران اینکه مرا گمراه

کردی (گمراهی را العیاذ بالله به خدا نسبت داده) سر راهشان می ایستم و همه جا گمراهشان می کنم. ولی آدم و حوا بعد از اینکه متوجه شدند، باز هم خداوند کلماتی یعنی معانی ای را بر دلشان القاء کرد که توبه کردند و گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ^۱، خدایا ما خودمان به خودمان ظلم کردیم اگر ما را نبخشی و به ما لطف نکنی وای به حال ما که زیانکار هستیم. خداوند توبه‌ی آنها را قبول کرد: ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى^۲، چون دنباله‌ی این می گوید، خداوند نه تنها توبه‌هایشان را قبول کرد، توبه‌ی آدم را قبول کرد، بلکه به او محبتی هم کرد، اجْتَبَاهُ یعنی او را برگزید، والامقام کرد، پیغمبر کرد. آدم پیغمبر بود، نماینده‌ی الهی بود اول بر حوا بعد بر فرزندان.

پاداش اول آنها توبه بود، وَاَلَا مَجَازَاتُ هَمِينَ بود که از بهشت بیرون آمدند. پاداش دوم این بود که لباس برایشان فرستاد. چون آنجا از آن درخت که تشخیص نیک و بد بود خوردند خداوند توبه‌شان را قبول کرد. برای آنکه بتوانند تشخیص بدی را بدهند باید وسیله‌ای برایشان باشد، که آن را ببوشاند، پس لباس را برایشان مقرر کرد. این است که در اینجا فرموده‌اند این لباس سِتَّارِ الْعِیُوبِ است، عیوب شما را

۱ . سوره اعراف ، آیه ۲۳ .

۲ . سوره طه، آیه ۱۲۲ .

می‌پوشاند، البته این را هم از کرم خداوند نسبت به بندگان فرموده‌اند، اما در این میان هشدار می‌دهد. همچنین لباس زینت است.

عملاً می‌بینیم که لباس تمیز، لباس منظم، زینتی برای انسان است. البته منظور لباس گران‌قیمت و فاخر نیست، لباسی که تمیز باشد و آن هدف الهی را، هدفی را که خدا برایش درست کرده، انجام بدهد. این لباس، لباس خوبی است. منتها این ممکن است مثل خیلی از نعمات دیگر که انسان را دچار غرور می‌کند، او را دچار غرور بکند. مثلاً ثروت نعمت است، به شرطی که در راه خدا خرج بشود. قدرت نعمت است، به شرط اینکه در خدمت به بندگان خدا باشد. در اینجا می‌فرماید که مواظب باش. این لباس، نعمتی است که خداوند داده، ولی همین تو را از ذکر خداوند و شکر خداوند بر این نعمات و از عبادت و اطاعت خداوند باز ندارد. و به سمت تکبر، عجب، ریا و ظاهرسازی نکشاند که به دنبال ظواهر زیبا بروی، تفاخر کنی و مَنَمَ مَنَمَ بزنی، مواظب باش تو را به اینها نکشاند، برای اینکه اینها از آفات دین است.

در این صورت همان نعمتی را که خداوند داده، موجب می‌شود تبدیل به نعمت شود این است که در دعا هم داریم: **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تَهَتْكَ الْعِصَمَ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الَّتِي تُعَيِّرُ النَّعْمَ**، خداوند بر من ببخش آن گناهایی که نعمت را تغییر می‌دهد. تغییر یا

این است که از بین می‌برد یا بدتر این است که نعمت را به نعمت تبدیل می‌کند. یعنی اگر خداوند لباس زیبا و خوبی قسمتش کرد و او دچار عجب و ریا شد، این نعمت تبدیل به نعمت شده است. به نوعی که اگر این لباس را نمی‌داشت، لباس پاره و ژنده‌ای می‌داشت، بهتر از این بود که این را داشته باشد. به این طریق نعمت تبدیل به نعمت می‌شود و می‌فرماید اینهایی که گفتیم، این صفات، آفات دین است و موجب قساوت قلب می‌شود.

دنباله‌اش می‌فرماید وقتی لباس می‌پوشید، یادت بیاید از خداوند که عیوب تو را، ذنوب تو را، گناهان تو را به واسطه‌ی رحمت خودش پوشانده که اگر گناهان را نپوشانده بود هر کدام از بندگانش به شکل دیگری دیده می‌شدند. چون چهارده معصوم که بیشتر نداریم.

بعضی‌ها (حتی غیر فقرا) از دستورات و اورادی که به فقرا داده شده می‌پرسند. هر کدام از این دستورات منتسب به فرمایش امامان علیهم‌السلام است. چنانکه در اوراد ماست که وقتی لباس می‌پوشی یادت بیاور، یاد خدا کن و توجه کن که خداوند هم ذنوب تو را پوشانده است. این است که در این حال می‌گوییم: **وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**^۱، یاد این دستور خداوند هستیم. علامت شکرگزاری، این است که می‌گوییم خدایا ما می‌دانیم چنین دستوری دادی: **وَلَا تَلْبَسُوا**

۱. سوره بقره، آیه ۴۲: حق را با باطل مپوشانید و با آنکه حقیقت را می‌دانید کتمانش نکنید.

الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. بعد می فرماید: وقتی لباس می پوشی، ظاهرت را با این لباس می پوشانی، زینت می دهی، باطنت را هم به لباس صدق و لباس هیبت و هم ترس از خداوند و اطاعت او، زینت بده.

(قسمت دوم)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اینکه خداوند لباس را جزء نعمات خودش قرار داده، به نظر ما خیلی چیز ساده‌ای می آید، یعنی طبیعی می نماید. ولی خداوند آن را جزء نعمت‌ها قرار داده است. درست است که آدم و حوّا خطا کردند که از بهشت بیرونشان کردند، ولی آن خطا هم در علم الهی بود. منتها خداوند فرمود: وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا^۲، یعنی در آدم عزم و اراده‌ای ندیدیم. جای دیگر هم خود خداوند فرموده است که: خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا^۳، انسان ضعیف آفریده شده است. یا جای دیگر می فرماید: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمَ مَا تَوْسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ.^۴

همه‌ی اینها نشانگر همان است که خداوند در مقابل خطاهای

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۵/۱۸ ه. ش.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۳. سوره نساء، آیه ۲۸.

۴. سوره ق، آیه ۱۶: ما خودمان انسان را آفریدیم و می دانیم چه چیز او را وسوسه می کند.

انسان فرموده: سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضَبِي^۱، یعنی رحمت من بر غضب من برتری دارد. برای اینکه انسان در فطرت خودش جواب خداوند را بلی داد، یعنی خداوند فرمود: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى^۲، آیا من خدای شما نیستم؟ همه یعنی آدم و ذریه‌ی او گفتند: بله.

بنابراین وقتی اینها متوجه شدند که عریانند، در درگاه خداوند، خجالت کشیدند و خداوند آنها را مجازاتشان کرد. ولی در ضمن وقتی آنها را به زمین فرستاد، یک نعمتی به ایشان داد و آن لباس است؛ به پاداش اینکه گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا^۳ و به پاداش اینکه بعداً خداوند فرمود: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ^۴.

بنابراین خداوند با اهمیت به لباس نگاه می‌کند و حتی از خصوصیات بهشت در قرآن این است که لباسی از جنس سُندُس و اِسْتَبْرَق^۵، در آنجا برای بهشتیان هست. از نعمات بهشتی لباس خوب و نرم است. یعنی همین لباس ظاهری که ما می‌پوشیم، زیبایی لباس که در سادگیش باشد خودش نعمت الهی تلقی می‌شود.

اما از لغت لباس معانی دیگری هم در قرآن مورد نظر است. البته این را که به تن داریم لباس می‌گویند، ولی به اعتبار اینکه این

۱. بحار/الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۲۶، ص ۳۰۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۳.

۴. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۵. سوره کهف، آیه ۳۱، سوره دخان، آیه ۵۳ و سوره انسان، آیه ۲۱: دیبای نازک و درشت.

لباس بدن را می‌پوشاند، به آن کسوت می‌گویند. بنابراین لغت کسوت و لغات مشتق از آن در قرآن، ملازمه با لغت لباس دارد. مثلاً در مورد خلقت انسان، بعد از آنکه می‌فرماید او را از عِلْقَةً و مُضْغَةً و... آفریدیم، در آن آخر می‌فرماید: فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لِحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ^۱، آن استخوان را که آفریدیم، با گوشت آن را پوشاندیم، لباس به آن دادیم. پوشاندن از صفات لباس است. سپس خلق جدیدی کردیم که خداوند می‌فرماید: أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

به همین حساب، لغت لباس در مورد هر پوششی به کار می‌رود، خداوند می‌فرماید: لِرِ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ^۲، چرا به حق لباس باطل می‌پوشانید. یا موقع لباس پوشیدن از طرف خداوند به خودمان خطاب می‌کنیم: وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۳، حق را با لباس باطل نپوشانید، اینجا لباس به معنای پوشاندن است. پس لباس به معنای پوشاندن هم به کار می‌رود. کما اینکه در دعاها آمده: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا^۴، این در قرآن هم هست: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا^۵، آن خداوندی است که شب را برای شما لباس قرار داده. یعنی پوششی برای خودتان،

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۷۱.

۳. سوره بقره، آیه ۴۲.

۴. بحار/الانوار، ج ۸۷، ص ۲۰۰.

۵. سوره فرقان، آیه ۴۷.

افکارتان، اعمالتان همه. دنباله اش هم آمده: **وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ
النَّهَارَ نُسُورًا^۱**

از همین لغت لباس که می پوشانند، در قوانین فقهی، لغت تلبیس به کار رفته است. تلبیس به اصطلاح عامیانه یعنی حقه بازی. یکی از شرایطی که فقها برای بطلان عقد می گویند، تلبیسی است که در اراده ی طرفین مؤثر باشد. تلبیس یعنی پوشاندن، لباس پوشاندن. یعنی امر نادرستی را لباس درست بپوشانید که طرف گول بخورد. مثلاً جوی را بفروشید که گندم نما باشد. یا در مورد میوه ها، متأسفانه گاهی دیده می شود روی یک جعبه میوه های خیلی درشت، خوب، سالم ولی زیر آن تمام پوشیده و خراب است. این یک نحوه تلبیس است. لباسی را که خداوند آفریده و بر انزال آن از بهشت بر ما منت گذاشته، ما آن را بر این کارمان می پوشانیم که باعث فساد معامله می شود. این است که گفته اند: تلبیس، گذشته از اینکه معامله را باطل می کند، گناه هم دارد.

اینها معانی مختلفی است که از لباس گرفته شده است. معانی دیگری که باز در خود قرآن ذکر شده است، بطور کلی لباس، پوشش و شکل جدیدی به شیء می دهد. ما وقتی لباس تابستانی می پوشیم یک شکلی دارد وقتی لباس زمستانی می پوشیم جلوه ی دیگری دارد. حتی گاهی اینقدر این تفاوت زیاد است که خیلی ها را اگر به نشانه ی

۱. سوره فرقان، آیه ۴۷: و خواب را مایه آسایش و روز را برای جنب و جوش.

لباسشان شناخته باشید، دچار اشتباه می‌شوید.

مورد دیگر خَلَع و لُبَس است. خَلَع یعنی هر لحظه وجود ما عوض می‌شود، خَلَع می‌شود، یعنی لباسی که به تن دارد کنده می‌شود و لُبَس یعنی لباس جدیدی به آن پوشانده می‌شود. این امر در آن حدیثی که فرموده‌اند راه به سوی خدا به عدد انفاس خلائق است، صادق است. یعنی انسان در هر مرحله‌ای، مرحله‌ی قبلی را می‌گذارد و مرحله‌ی جدیدی را شروع می‌کند. مثل بعضی جانداران که پوست می‌اندازند. منتها در مورد انسان خداوند این را در ظاهر او قرار نداده است. در باطن انسان قرار داده که بنابراین انسان در راه سلوکش، در راه رفتن به سوی خدا، هر لحظه پوستی می‌اندازد، پوست جدیدی می‌گیرد. این را هم خداوند به عنوان لُبَس بیان کرده است.

اینها تمام نشان‌دهنده‌ی این است که ما باید به لباس که خداوند آن را به عنوان یک نعمت بیان کرده، و به این مسائل و این معانی توجه کنیم. به همین دلیل می‌فرمایند وقتی لباس می‌پوشی، از یک نعمت خدادادی استفاده می‌کنی، پس همان وقت شکرش را بجا بیاور. یاد ذکرت بکن، یاد خداوند بکن و البته دعاهایی در این مورد هست. همین عبارت **وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ**، یادآوری است که خودمان به خودمان از دستورات الهی می‌کنیم.

می‌فرماید در همان لحظه شکر خدا را بکن. حالا شکر خدا لازم نیست به زبان هم باشد، حتماً به زبان عربی باشد، به هر صورت که دلت خواست، به هر چه دل گواهی داد شکر خدا را بکن که لباس ظاهر آفریده که عورت خود را بپوشانی و همچنین لباس باطن آفریده و آن توجّه و استغفار است که با آن عیوب باطنی‌ات را بپوشانی.

البته خداوند خودش هم وعده کرده که: **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ**، خداوند قبول کرده و خودش فرموده است که اگر از راه نادانی کاری را کرده باشند و بعد هر چه زودتر توبه کنند خداوند این توبه‌شان را قبول می‌کند. این توبه بهترین لباسی است که خداوند در اختیار معنویت ما گذاشته است.

از این مسأله که همه‌ی انسان‌ها لباسی دارند که خودشان را می‌پوشانند و خداوند وسیله‌ی پوشاندن را برای بشر فراهم کرده و این را نعمتی از جانب خودش تلقّی کرده، باید عبرت گرفت که عریان بودن، ضد این نعمت است. چون پوشاندن را خداوند با نعمت خودش برای ما فراهم کرده است. عریان بودن چه از لحاظ ظاهری که احساس می‌کنیم و می‌دانیم، چه از لحاظ باطنی بد است. به این معنی که مثلاً کسی که به هرجهتی روزه نمی‌گیرد در یک جامعه اسلامی

نباید در روز آشکارا روزه بخورد. معذور هم که باشد نباید این کار را بکند. برای اینکه خداوند لباسی آفریده و فرموده است که تجاهر به فسق گناه است. اگر در دیگری هم خطایی دیدی که خودش آن را می‌پوشاند، هرگز آشکارش نکن. یادت بیاور که هزاران برابر آن خطایی که تو می‌بینی در خودت هست، به فکر خودت باش و به او کاری نداشته باش.

البته این خطاپوشی با امر به معروف و نهی از منکر منافات ندارد. ولی امر به معروف و نهی از منکر هم وظیفه‌ای است که برای هر کس به یک شکل است. حکومت یک شکل امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، پدر به فرزند یک شکل، فرزند نسبت به پدر به شکل دیگر. اینها باید رعایت شود. خارج از این رعایت‌ها، مشمول این می‌شود که می‌فرمایند که به غیر خودت کار نداشته باش. تو به خودت بپرداز. چرا می‌خواهی با سرمایه‌ی خودت، عمرت را صرف این کنی؟ ولو یک ثانیه، یک دقیقه را صرف این کنی که دیگری را رسوا کنی. مثل اینکه در مال خودت، یعنی عمرت که مال خودت است، به نفع کس دیگر تجارت می‌کنی عمرت هدر می‌شود. در همان دقایقی که به فکر آزار و پرده‌داری از دیگران هستی، به خودت بپرداز و از خودت رفع عیب کن.

می‌فرمایند: مادامی که انسان به طاعت خداوند و عیوب نفس

خودش مشغول است، از آفات دور است و مثل غواصی است که در بحر رحمت الهی است و به عکس، کسی که از خودش غافل باشد و گناهان دیگران و خطاهای دیگران را ببیند مادامی که در آن حالت است و خودش را فراموش کرده، پناه و نجاتی از ناحیه خدا ندارد.

طهارت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

همانطور که در اول عرض کردم، فصل‌بندی‌های این کتاب بنا بر اینکه کدامیک از مصنفین این کار را کرده‌اند، کمی پس و پیش است. یعنی فصول را پس و پیش ذکر کرده‌اند ولی مطالب همه مثل هم است. چون متکی به فرمایشات حضرت جعفر صادق است. در اینجا دو فصل هست که فقط اشاره‌ای به آن می‌کنم. چون در بعضی نسخ در اینجا ذکر شده است.

یکی راجع به سِوَاک یا مسواک است. البته مسواکی که آن وقت‌ها رسم بود غیر از این مسواک امروزی ما است. مسواکی بود که از چوب درخت، درختی به نام آروک بود که چوب آن را می‌گرفتند و می‌زدند. آنهایی که به مکه مشرف شده‌اند، دیده‌اند. پیغمبر به مسواک زدن خیلی علاقه‌مند بود و حتماً آن را انجام می‌داد.

مبحث دومی که در بعضی نسخه‌های این کتاب اینجا نوشته‌اند، مبحث رفتن به توالت است. منظور از اینکه فقط به این دو اشاره‌ای کردم و مفصلش را حالا نخواهیم خواند این است که ما برای تمام

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۵/۲۵ ه. ش.

اجزای زندگیمان بهترین دستورات را در شریعت داریم - چه از لحاظ بهداشتی، چه از لحاظ اجتماعی - و اگر بدانیم و آنها را رعایت کنیم هم زندگی شخصی مان و هم زندگی اجتماعی مان درست می شود. در مورد رفتن توالت فقط مطلبی را یادآوری می کنم که آن هم در فرمایش حضرت صادق است.

حضرت صادق می فرمایند: ما نعمات الهی را می خوریم. بعد از مدتی که این نعمات با ما است تبدیل به چه می شود؟ با این حساب، کار خودت را قیاس کن. ناصر خسرو در این زمینه اشعار جالبی دارد. او در راهی می رفت، به یک جایی رسید، دست راست قبرستان بود، دست چپ توالت عمومی:

ناصر خسرو به راهی می گذشت

مست و لایعقل، نه چون می خوارگان

دید قبرستان و می رز رو برو

بانگ بر زد گفت کای نظارگان

نعمت دنیا و نعمت خواره بین

ایشن نعمت، ایشن نعمت خوارگان

این طرف نعمت خوارگان اند که رفتند، آن هم نعماتی که بر اثر

ساعاتی که با ما بودند، به این تبدیل شدند.

باب دیگر، بعد از این باب، باب الطهارة است.

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: إِذَا أَرَدْتَ الطَّهَارَةَ وَالْوُضُوءَ فَتَقَدَّمْ إِلَى الْمَاءِ
تَقَدَّمْتُكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ الْمَاءَ مِفْتَاحَ قُرْبِهِ
وَمُنَاجَاتِهِ وَدَلِيلًا إِلَى بَسَاطِ خِدْمَتِهِ. فَكَمَا أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ
الْعِبَادِ كَذَلِكَ الْخِجَاسَاتُ الظَّاهِرَةُ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ لِأَعْيُنِ اللَّهِ تَعَالَى: وَهُوَ
الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا.^١
وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.^٢ فَكَمَا
أَخْبَاهُ بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ نَعِيمِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَهُ حَيَاةَ الْقُلُوبِ.
وَتَفَكَّرْ فِي صَفَاءِ الْمَاءِ وَرِقَّتِهِ وَطَهْرِهِ وَبَرَكَتِهِ وَأَطْيَفِ امْتِزَاجِهِ
بِكُلِّ شَيْءٍ وَفِي كُلِّ شَيْءٍ. وَاسْتَعْمِلْهُ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ
اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا وَأَتِ بِأَدَائِهَا فِي فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ فَإِنَّ نَحْتَكُمْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا
فَوَائِدُ كَثِيرَةٌ وَإِذَا اسْتَعْمَلْتُمَا بِالْحُرْمَةِ انْفَجَرَتْ لَكُمْ عَيْنُ فَوَائِدٍ عَنْ قَرِيبٍ. ثُمَّ
عَاشَرَ خَلْقَ اللَّهِ كَامْتِزَاجِ الْمَاءِ بِالْأَشْيَاءِ يُودِي كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَنْ
مَعْنَاهُ مُعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْخَالِصِ كَمَثَلِ الْمَاءِ.
وَلْتُمْكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَاتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ
مِنَ السَّمَاءِ. وَسَمَاهُ طَهُورًا وَطَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَالْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ
جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ.^٣

آب از لحاظ طبیعت مهمترین عنصر است. عرفاً می گوئیم عنصر

١ . سوره فرقان، آیه ٤٨.

٢ . سوره انبیاء، آیه ٣٠.

٣ . مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، صص ٤٢-٤٤.

وَالآبَ از دو عنصر تشکیل شده است. آب مهمترین خلقت خداوند است. کتابی را دیدم که از یک نفر روسی ترجمه شده بود. اگر کتاب‌های آنهایی را که غیر از خدا را هم می‌پرستند - ما که خدا را می‌شناسیم و ان‌شاءالله دلمان ارتباطی دارد - بخوانیم، نور خدا را در همان هم می‌بینیم. در آن کتاب درباره آب از لحاظ طبیعی عجایبی را ذکر کرده و می‌گوید عجیب‌ترین خلقت جهان است. همین آیه همه‌ی این معانی را می‌رساند. خداوند می‌فرماید: وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا، آن خداوند است که بادها را بشارت‌دهنده از درگاه رحمت خودش فرستاد و آب را هم به عنوان طهور از آسمان نازل کرد.

طهور به معنی پاک است. البته لغت‌دان‌ها می‌گویند که با طاهر فرق دارد. طهور هم خودش پاک است هم پاک‌کننده است. آب خودش، خودبه‌خود، پاک است مگر اینکه به آن آلودگی اضافه بشود، ولی اگر اضافه نشود پاک است و همه‌ی چیزها را هم پاک می‌کند. از مُطَهَّرَاتِی که خداوند ذکر کرده در درجه‌ی اوّل آب است و بعد این خاصیتی که خودش بسیار مهم است و درباره‌اش می‌فرماید: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيًّا، هر موجودی که زنده است و زندگی دارد، از آب زنده شده است. آیه‌ی دیگری هم در قرآن می‌گوید: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى

الماء^۱، عرش خداوند بر روی آب است. نه اینکه به قول ما این کرامت است که از روی آب راه می‌رود. کَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، یعنی اداره‌ی تمام خلقت خودش را توسط آب انجام می‌دهد. آب را خلق کرده برای اینکه این کارها را بکند. به این جهت فرموده‌اند وقتی که می‌خواهی پاک شوی یا وضو بگیری و به طرف آب می‌روی، فکر کن داری به طرف خداوند می‌روی. یعنی آن آب را مظهر رحمت خدا تلقی کن. زیرا خداوند شرط تمام عبادات خودش را طهارت قرار داده است. هیچ عبادتی، عبادات واجبه بدون طهارت قبلی یعنی وضو یا غسل امکان ندارد. هر عبادتی، عبادت واجبه، مقدمه‌اش حتماً با آب است.

پس این علامت رحمت خداوند است و موهبتی است که به این خلقت خودش داده که تمام عبادات را موکول کرده به اینکه به آب بستگی داشته باشد. طهارت که در اینجا گفته‌اند، طهارت شرعی است که غسل و وضو باشد و نه طهارت از نجسی‌ها و از ناپاکی‌ها که آن هم اسمش طهارت است. منظور طهارتی است که ما اصطلاحاً به آن نظافت می‌گوییم.

نظافت قدم اوّل طهارت است. یعنی نمی‌شود گفت من اگر اینقدر نظافت کنم و صابون بزنم که دیگر پاک باشد، احتیاجی به وضو

۱. سوره هود، آیه ۷.

نیست، نه! وضو طهارتی است که خود خداوند فرموده است: وقتی می‌خواهی با من مناجات کنی به درگاه من عبات کنی، باید وضو بگیری ولو تمام چیزها را رعایت کرده باشی، تا وضو نگرفته‌ای نمی‌شود.

در همه‌ی عبادات هم نیت شرط است. شما اگر بدون نیت وضو همه بدن را بشوید، این نه غسل حساب می‌شود نه وضو. اول باید بدانید برای چه این کار را می‌کنید؟ اینها تمام در تقویت قوه‌ی معنوی انسان و روان انسان است.

می‌فرمایند همان طوری که آب، ناپاکی‌ها را پاک می‌کند و طهارت شرعی هم که خداوند گفته، توسط این آب است، رحمت الهی هم گناهان ما را پاک می‌کند. هر گناهی که ما می‌کنیم به منزله‌ی یک لکه‌ی ناپاکی است که بر دل ما گذاشته می‌شود و این لکه با رحمت خداوند پاک می‌شود، البته اگر طلب رحمت بکنیم و از در توبه وارد شویم. درباره‌ی پیامبر ﷺ داستانی هست، البته رؤات شیعه این داستان را مربوط به زمانی می‌گیرند که حضرت پیغمبر به صورت طفلی در تحت نگهداری و پرستاری حلیمه، دایه‌شان بودند. ولی بعضی روایات دیگر می‌گویند این داستان مربوط به مقدمه‌ی بعثت بود. چون خداوند اول دل حضرت را پاک کرد و بعد وحی فرستاد. البته ما که می‌گوییم پیامبران از اول کودکی معصوم هستند. روایات ما می‌گوید

که این اتفاق در کودکی حضرت واقع شد.

داستان این است که حضرت با بچه‌های دایه‌اش، یعنی برادران رضاعی‌اش بازی می‌کرد. یک مرتبه بچه‌ها به سمت مادرشان دویدند و گفتند: بیا، محمّد را دریا ب. حلیمه پرسید چه شده؟ گفتند دو نفر یا سه نفر سفیدپوش (سر تا پا سفیدی) آمدند، محمّد را خوابانده، سینه‌اش را شکافتند قلبش را درآوردند و با آب شستشو دادند. منظورم آب است. البته این آب، آب مادی نیست، ولی وقتی خداوند بخواهد رحمت خودش را مجسم کند به صورت آب مجسم می‌کند. بعد حلیمه آمد و دید که محمّد سر جایش است. محمّد گفت بله آمدند دل مرا از سیاهی‌ها پاک کردند، شستشو دادند و رفتند. منظور اینکه آب هم مظهر رحمت خداوند است.

همانطوری که تمام زندگی معمولی ما، زندگی مادی ما، به آب بستگی دارد همانطور حیات معنوی ما به رحمت خداوند مربوط است و مشروط به رحمت خداوند است.

این خصوصیتی است که راجع به آب فرموده‌اند، وقتی ما آن را در نظر بگیریم، هر وقت به هر آبی برخورد بکنیم، به خصوص آبی که برای تطهیر به کار می‌بریم، آن آب را محترم می‌دانیم و یادمان می‌آید از رحمت خداست.

درباره‌ی طهارت شرعی گفته‌اند زائد بر نظافت است. النَّظَافَةُ مِنَ

الإیمان^۱، درست است ولی طهارت شرعی یعنی غسل و وضو و همچنین طهارت لباس وقتی به درگاه خدا بخواهیم مناجات کنیم، باید باشد و همانطور که قبلاً هم گفتیم این لباس هم که خداوند برای ما مقرر کرده این هم نعمتی است، این نعمت را هم باید حفاظت کنیم و لباسمان پاک باشد. لباس هم چون امری مادی است، یک جسم است، طهارتش به وسیله‌ی آب ظاهری است. آبی که روان باشد، یعنی مقررات شرعی دارد که چطور باید آن را پاک کرد؟

اما طهارت دل، باید به همان دستوری باشد که خود خداوند فرموده است در عبارتی که من در زمین و آسمان نمی‌گنجم در دل مؤمن جا دارم.^۲ جای دیگر می‌فرماید: اگر می‌خواهید مرا جستجو کنید، در دل‌های مُنکسر، دل‌های شکسته، جستجو کنید، من آنجا هستم.^۳ ما به امید اینکه دل ما لیاقت پذیرایی از این مهمان را داشته باشد، به امید اینکه دلمان از قلوب مُنکسره باشد یا خداوند ما را مؤمن حساب کند و در آنجا جا بدهد باید خانه دل را آب و جارو کنیم، تمیز کنیم.

تمیز کردن دل به چیست؟ تمیز کردن دل به این است که دستوراتش را اطاعت کنیم. اگر امید داریم که این مهمان در آنجا جا

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۱.

۲. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۹: لَرِيسَعْنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَوَسَعْنِي قَلْبِي عَبْدِي الْمُؤْمِن.

۳. منية المرید، شهید ثانی، قم، دفتر تبلیغات، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۲۳: اَنَا عِنْدَ التُّكْسِرَةِ قُلُوبُهُمْ.

بکند باید آنچه فرموده است، انجام بدهیم. البته این هم بستگی به رحمت خداوند دارد. باید توفیق بندگی و عبادت را هم از خداوند بخواهیم. ان شاءالله.

آداب خروج از منزل (قسمت اول)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قال الصادق عليه السلام: إِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَنْزِلِكَ فَأَخْرِجْ خُرُوجَ مَنْ لَا يُعُودُ، وَلَا يَكُنْ خُرُوجُكَ إِلَّا لِبِطَاعَةٍ أَوْ سَبَبٍ مِنْ أَسْبَابِ الدِّينِ وَالزَّيْمِ السَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَادْكُرِ اللَّهَ سِرًّا وَجَهْرًا، سَتَلَّ بَعْضُ أَصْحَابِ أَبِي ذَرٍّ عليه السلام أَهْلَ دَارِهِ عَنْهُ فَقَالَتْ: خَرَجَ، فَقَالَ: مَتَى يَرْجِعُ؟ فَقَالَتْ مَتَى يَرْجِعُ مَنْ رُوحُهُ بِيَدِ غَيْرِهِ وَلَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا.^۲

این باب درباره‌ی خروج از منزل است. خلاصه آنچه در این باره در جملات اول آمده در داستانی است که آن را از ابوذر نقل کرده که در روایات دیگر از غیر از ابوذر نقل شده است، یکی دیگر از صحابه را ذکر کرده‌اند. فرق نمی‌کند. آنها هم خودشان از خمیره‌ی همین بزرگان هستند.

داستان این است که روزی یکی از دوستان ابوذر منزلش آمد. پرسید: ابوذر هست؟ اهل منزلش گفتند که نخیر، بیرون رفته. طبق معمول پرسید: کی برمی‌گردد؟ جواب داد: کسی که روحش به دست دیگری است و نفع و ضرر خودش به اختیارش نیست، کی برمی‌گردد؟

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۶/۱ ه. ش.

۲. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۴۶.

این حدّ اعلای ایمان است. نشان‌دهنده‌ی آن است که نه تنها ابوذر، بلکه همسرش هم از اولیاءالله بود. وقتی که ابوذر را به ریزه تبعید کردند، زنش هم همراهش رفت. نوشته‌اند ریزه بیابانی است مثل کویر لوت ما.

البته عثمان فقط ابوذر را تبعید کرد، نه خانواده‌اش را. بنابراین ابوذر می‌توانست تنها برود. عثمان ابوذر را تبعید کرد و گفت که هیچکس به بدرقه و مشایعتش نرود. فردا صبح که ابوذر عازم بود برود، علی رضی الله عنه به بدرقه‌اش رفت. البته اینجا هم توجه بکنید که با وجود اینکه عثمان خلیفه‌ای نبود که علی رضی الله عنه و ابوذر جنبه‌ی معنوی برایش قایل باشند، مع‌ذلک نه ابوذر تمرّد کرد و نه علی رضی الله عنه به ابوذر گفت این حرف عثمان را گوش نده. حتی وقتی که عثمان به ابوذر گفت که می‌خواهم تبعیدت کنم، بگو به کجا تبعیدت کنم؟ ابوذر فرمود: برای من همه جای دنیا یکی است، فقط چون ایام کفرم و ایام شرکم در ریزه بودم، آنجا را دوست ندارم. به هر جای دیگر تبعید کن. عثمان ابوذر را به همان ریزه تبعید کرد. مع‌ذلک ابوذر قبول کرد. این از لحاظ نظم جامعه مسلمین است. ابوذر خیرش را دید. خیرش این بود که شد ابوذر و درباره‌اش می‌گوییم: رحمة‌الله‌علیه.

منظور اینکه، علی رضی الله عنه به بدرقه‌اش رفت. بعد مروان آمد آنجا به علی پرخاش کرد. گفت: خلیفه گفته هیچکس بدرقه‌اش نیاید. من

نمی‌گذارم. علی‌عصبانی شد و عبارت تندی هم به او گفت و خلاصه‌اش گفت برو این فضولی‌ها به تو نیامده است.

آن وقت در چنین وضعی همسرش هم با او رفت. گفت من هم می‌آیم. این است که در اینجا وقتی این گفتار همسرش را می‌بینیم، می‌بینیم اگر خود ابوذر هم بود، همین حرف را می‌زد که منی که اختیار خودم را ندارم، نمی‌دانم این نفس که می‌رود آیا برمی‌گردد یا نه، من چطوری بگویم کی برمی‌گردم؟ هر وقت خدا بخواهد.

این را ما در زندگی فعلی خودمان هم می‌بینیم. بسیار کسان در یک لحظه‌ی خیلی کوتاه بدون هیچ سابقه‌ای یا پیشینه‌ای از دنیا می‌روند. این است که در هر جریانی که در شبانه روز واقع می‌شود، دستوراتی داده‌اند که ما به آن مناسبت باید یاد خداوند باشیم. وقتی می‌فرماید زمانی که (چراغ و) روشنایی که دیدیم آن دعا را بخوانیم، این برای آن است که چون نوری در قبر برای مؤمن می‌آید ما به امید اینکه ایمان داریم، برای اینکه در آن وقت بتوانیم حرفمان را بزنیم، آن را به خودمان تلقین می‌کنیم، آن دعا را می‌خوانیم.

یا وقتی آب می‌خوریم می‌گوییم: سلام الله علی‌الحسین و لعنة الله علی‌اعدائه، به این مناسبت یاد واقعه‌ای می‌افتیم که در سرنوشت اسلام مؤثر بود. همچنین وقتی از منزل بیرون می‌رویم، چون منزل علامت و محل آرامش است و خداوند فرموده: **وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ**

يُوتِكُمْ سَكَنًا، خانه‌های شما را برایتان مسکن و آرامش قرار داد، آرامش معمولی را ترک می‌کنیم، می‌خواهیم فعالیت کنیم، می‌خواهیم کار کنیم. در اینجا گفته‌اند یادمان باشد که معلوم نیست کی به منزل برگردیم. چون منزل جایی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، می‌رویم، می‌آییم. هر وقت می‌رویم، قصدمان این است که دو مرتبه برگردیم. ولی اینجا فرموده‌اند یادت بیاور که معلوم نیست برگردی. معلوم نیست کی برگردی؟ و چون بیرون رفتن از منزل برای کاری است، برای فعالیت است، حقّ این است که این فعالیت‌ها الهی باشد و ثواب باشد نه گناه. این است که در هر خروجی از منزل، یعنی هر وقت برای کاری می‌رویم، آن کار و آن خروج از منزل به واسطه یک دستور دینی و الهی باشد. البته دستور دینی و الهی، فقط همین نماز و روزه و عبادات نیست. اینها گوشه‌ای از دستورات دینی است. تمام زندگی ما باید دینی باشد. ذکر دوام و فکر مدام، یعنی تمام زندگی ما به یاد خدا باشد.

وقتی بیرون می‌رویم، اگر به قصد کار اداری است، آنهایی که اداری هستند توجه کنند (نه اینکه الزاماً چیزی به زبان بیاورند، توجه به قلب است) که تعهدی در برابر جامعه دارند و آن این است که هر روز به محل کارشان بروند و هر روز تا ساعت معینی باشند. چون تعهدی در برابر همه مردم دارند که کار آنها را انجام بدهند. وقتی به این مسأله

توجه کنند، خود بیرون رفتن از منزل یک سبب الهی دارد.

اگر برای کاسبی می‌روند، اهل کسب هستند، توجه کنند که فرموده‌اند: **الْكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ**، کاسب اعم است از کاسب جزء، دستفروش، تاجر؛ کاسب یعنی کسی که از کسب و تجارت زندگی کند. توجه کنند به اینکه کدام کاسب حبیب‌الله است؟ کاسبی که دستورات مربوط به کسب را انجام بدهد. آن که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: **وَيَلُومُ الْمُطَفِّينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَ إِذَا كَالُوا لَهُمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُمْ يُخْسِرُونَ**^۱، وای بر کم‌فروشان. حضرت شعیب به قوم خویش فرمود: چرا اینطوری معامله می‌کنید؟ بد است. به مردم ستم می‌کنید، بی‌انصافی می‌کنید. آنها گفتند که این خدای تو است که این قدر در کار ما دخالت می‌کند، مال خودمان است هر کار بخواهیم می‌کنیم. این کاسب، حبیب‌الله نیست.

ولی کاسب دیگر، حضرت پیغمبر ﷺ بود در جوانی، ۲۰ سالگی تا ۲۵ سالگی که نماینده تجاری خدیجه بود. هنوز قبل از ازدواج بود و حضرت از طرف خدیجه کالا می‌بردند و تجارت می‌کردند و برمی‌گشتند. در یک سفر یک کالایی بردند می‌خواستند بفروشند. قبل از اینکه به بازار بروند، عده‌ای آمدند که وارد نبودند و خریدار کالا بودند، غلام‌شان یا دلالی، آن کالا را به قیمت گزافی به آنها فروخت، بعد که

خدمت حضرت آمد، ایشان فرمود: این قیمت زیاد است، قیمتش این قدر است. مثلاً خرج سفر من این قدر است، پنج یا ده درصد سود (حالا نمی دانم چقدر) برایش اضافه می کنیم، قیمت حقیقی این است. این کاسب، حبیب الله است. البته این شخص، حضرت محمد، در هر لباسی حبیب الله است؛ ولی این نمونه‌ی کسب است.

پس اگر برای کسب یا اصولاً برای هر کاری می رود باید به اوامر الهی توجه کند. اگر برای این می رود که زندگی خانواده اش را بهتر کند، درآمد بیشتری درآورد، رفاه خانواده اش فراهم بشود، این هم امر خداست.

می فرمایند که باوقار و آرامش برو. وقار یعنی به قولی، سبکی نکن و با آرامش برو. یعنی نه عصبانیت داشته باش، نه عجله. با آرامش برو. درباره‌ی مسأله‌ی آرامش و عجله در فقه می نویسند که مکروه است که کاسب مغازه اش را قبل از همه، خیلی زود باز کند. مثلاً سحر باز کند. غیر از بعضی مشاغل که مراجعین آن در سحر می آیند مثل بعضی خواروباری ها و نانواها و امثال اینها. ولی اگر کاسب معمولی عجله بکند و زودتر برود، صحیح نیست.

وَأَذْكُرِ اللَّهَ سِرًّا وَجَهْرًا، با یاد خدا باش، جَهْرًا یعنی به زبان بیاور وقتی از منزل می روی، بسم الله بگو. یا آنهایی که دعای خاصی دارند آن دعا را بخوانند، یاد خدا باشند. سِرًّا هم یاد خدا باش. یعنی به ذکر

قلبی اش هم توجّه کند و با اتکاء به آن عصا، بیرون برود. ان شاء الله.

(قسمت دوم)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

جلسه‌ی پیش قسمتی از فصل خروج از منزل از مصباح الشریعة

خوانده شد و قسمتی از آن ماند که حالا خوانده می‌شود:

وَاعْتَبِرْ بِخَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى بَرَّهْمُ وَفَاجِرِهِمْ أَيَّمَا مَصِيَّتٍ وَاسْتَلِ اللَّهَ
تَعَالَى أَنْ يُجْعَلَكَ مِنْ خَاصِّ عِبَادِهِ صَادِقِينَ وَيُلْحَقَكَ بِالْمَاضِينَ مِنْهُمْ
وَيُحْشِرَكَ فِي زُمْرَتِهِمْ وَاحْمَدُهُ وَاشْكُرْهُ عَلَى مَا عَصَمَكَ عَنِ الشَّهَوَاتِ
وَجَبَّنَكَ عَنْ قُبْحِ أَعْمَالِ الْمُجْرِمِينَ وَغَضَّ بَصْرَكَ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَمَوَاضِعِ
التَّهْيِ وَأَقْضُ فِي مَشِيكِ وَرَاقِبِ اللَّهَ فِي كُلِّ خُطْوَةٍ كَأَنَّكَ عَلَى الصَّرَاطِ
جَائِزٌ وَلَا تَكُنْ لِقَاتًا وَأَفْسِسِ السَّلَامَ لِأَهْلِهِ مُبْتَدِئًا وَمُجِيبًا وَأَعِنِ مَنْ اسْتَعَانَ
بِكَ فِي حَقٍّ وَارْشِدِ الضَّالَّ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ وَإِذَا رَجَعْتَ وَدَخَلْتَ
مَنْزِلَكَ فَادْخُلْ دُخُولَ الْمَيْتِ فِي الْقَبْرِ حَيْثُ لَيْسَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى وَعَفْوُهُ.^۲

در مورد آداب خروج از منزل، یک مقدارش آداب است که چه

بکن، چه بگو. یک مقدارش هم یادآوری روحیه‌ای است که باید داشته

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۶/۲۹ ه. ش.

۲. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، صص ۴۸-۴۶.

باشیم، که این مهم‌تر است. از این نظر که وقتی کسی روز از منزل بیرون می‌رود، آنچه دلبستگی از خانواده و نگرانی‌های خانواده و امثال اینها را دارد در منزل می‌گذارد. اساس زندگی هرکس در منزلش است. بیرون فعالیت می‌کند برای اینکه کار کند و بتواند در منزل امرار معاش کند. این خودش نشانه و سمبلی است از اینکه در لحظاتی بتوانی همه چیز دنیا را رها کنی. این است که همان اول وقتی انسان از خانه بیرون می‌آید به هر نحوی حالش اقتضا کرد خداوند را به یکی از نام‌هایش بخواند.

در داستان قبلی که راجع به ابوذر ذکر شده، وقتی از خانواده‌اش پرسیدند آیا در منزل است؟ گفت: نه! پرسیدند کی به منزل برمی‌گردد؟ طبق معمول که ما می‌پرسیم. گفت من چه می‌دانم کسی که جانش دست خودش نیست، اراده‌اش دست خودش نیست، بیرون رفته، آن کسی که اراده دست اوست، او می‌داند کی برمی‌گردد. این نشان می‌دهد که صحابه خاص پیغمبر و خانواده‌شان هم چون جز از پیروی پیغمبر راهی نداشتند آنها هم توجه به همین مسائل کرده‌اند.

از حضرت سجّاد نقل است که فرمود: وقتی بیرون می‌روی بگو: کالای امروز را به تو تقدیم می‌کنم. کالای امروز چیست؟ بشر که خودبه‌خود کالا ندارد، نمی‌داند امروز چه به او خواهد رسید. ولی اینکه گفت کالای امروز را به تو تقدیم می‌کنم یعنی عمر یک روزم را. تنها

کالایی که ما می‌توانیم بگوییم داریم و بگوییم کالای امروز، همین عمر ماست. بالاترین سرمایه‌ای است که ما داریم خود حضرت هم همینطور می‌فرمود.

در اینجا می‌فرماید: وقتی بیرون می‌روید و انواع و اقسام مردم را می‌بینید، چه کسانی را که به خوبی می‌شناسید، چه کسانی را که به بدی می‌شناسید و چه اشخاص ناشناس، از همه باید عبرت بگیرید. حضرت فرموده‌اند که از آدم فاجر و از آدم نیکوکار از هر دو عبرت بگیرید. از لقمان حکیم پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت از بی‌ادبان. نگاه کردم، هر کاری که کردند، نکردم و هر چه نکردند، کردم. این خود یک تمثیل است. از نیکوکاران که انسان از کارشان مدل می‌گیرد ولی از بدکاران نیز باید عبرت گرفت. این است که فرموده از همین راه زندگی معمولی، از منزل بیرون می‌روی، در خیابان راه می‌روی یا به اداره می‌روی و در ضمن همین زندگی معمولی از نیک و بد مردم عبرت بگیر چه مردم نیک و چه مردم بد.

در اصول کافی از یکی از ائمه هست که حضرت می‌فرمایند: وقتی مؤمنی را دیدی، سلام که می‌کنی (در دلت یا در زبان) از خدا بخواه که خدایا! مرا هم جزء مؤمنین قرار بده. وقتی هم که فاسقی را می‌بینی، در دلت شکر خدا را بکن. خدا را شکر کن که این فسق را من ندارم. یعنی مصداق شعر مشهور شود که:

مرد باید که گیرد اندر گوش

ور نوشته است پند بر دیوار^۱

به عنوان تمثیل است، یعنی انسان باید چشم پندگیر داشته باشد، چشمی داشته باشد که از هر چیزی پند بگیرد، ولو بر دیوار پندی باشد، آن پند را بگیرد.

بعد فرموده‌اند: چشمان خودت را پاک کن. این اشاره به آیه‌ی قرآن هم هست که: قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ^۲. به مردها هم می‌فرماید: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ^۳، چشمانتان را به زیر بیندازید. البته نه اینکه نگاه به روبرو نکنید، یعنی به چیزی که هدف صحیح ندارد نگاه نکنید، چشم دوختن هم به همین طریق. در راه رفتن هم همینطور. این هم باز در آیه قرآن است که می‌فرماید: وَلَا تَمْسِرْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا^۴، وقتی راه می‌روی گردن شق و به قول فارسی عصا قورت داده راه نرو که خودت را بگیری، تکبر کنی. برای اینکه هر چه هم سرت را بالا بگیری نمی‌توانی از کوه‌ها بالا بروی. این مثال است. بعد می‌فرماید: صدایت را هم آرام کن. برای اینکه هر صدای بلند، صدای الاغ است. إِنَّ أَنْكَرَ

۱. کلیات سعدی، گلستان، ص ۶۴.

۲. سوره نور، آیه ۳۱.

۳. سوره نور، آیه ۳۰.

۴. سوره اسراء، آیه ۳۷.

الأصواتِ لَصَوْتِ الْحَمِيرِ^۱ منظور اینکه به جزئیات زندگی هم در قرآن گاهی اشاره‌ای شده و بعد ائمه مفصل‌تر فرموده‌اند.

می‌فرماید: وَأَفْسِ السَّلَامَ لِأَهْلِهِ مُبْتَدِئًا، بعضی‌ها می‌گویند: افشاء سلام یعنی شروع و ابتدا به سلام بکن، امّا آن اِبْتِدَاءِ السَّلَامِ است، اَفْسِ السَّلَامِ یعنی سلام را واضح و بلند بگو. در حدیثی منسوب به پیامبر است که معلوم هم نیست صحیح باشد یا نه ولی لا اقل ادیبانه است و نشان می‌دهد که اگر هم صحیح نباشد آن کسی که گفته یک حالت اسلامی داشته، آمده: حُبِّ اِلَیَّ مِنْ الدُّنْیَا ثَلَاثُ النَّسَاءِ وَ الطَّيْبُ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.^۲ کسی از صحابه هم اینطور گفته که من از دنیا سه چیز می‌خواهم. یکی‌شان که به نظرم عمر بود، گفت: اِفْشَاءُ السَّلَامِ وَ قِيَامَ اللَّيْلِ وَ صِيَامَ الْيَوْمِ. بلند و واضح گفتن سلام و بیداری شب، یعنی بیداری با قیام و در روز، روزه‌داری.

منظور اینکه افشاء سلام از مستحباتی است که معلوم می‌شود همان وقت‌ها از زمان پیغمبر هم دستور داده می‌شد. یعنی سلام را بلند بگو. بطوری که هم آن طرف بشنود، چون خیلی‌ها هم گوششان سنگین است، نمی‌شنوند، هم دیگران بشنوند. برای اینکه وقتی دیگران هم کار خیر را ببینند، تشویق می‌شوند.

۱. سوره لقمان، آیه ۱۹.

۲. بحار/الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۱.

بعد می‌فرماید کسی که از تو کمک خواست، کمکش کن. اگر گمراه بود، گمراهی به هر نوعی که باشد، همین که آدرس و نشانی جایی را می‌خواهد و همین که راه را اشتباه آمده، او را ارشاد کن. اما از جاهلین اعراض نما. در آیه‌ی قرآن هم هست که **وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ**^۱، آنهایی که از روی عناد و جهل بحث می‌کنند از آنها اعراض کن. به لجاجتشان در دنیا زیاد پاپی نشو.

وقتی با همه‌ی این احوال به منزل برگشتی، باز هم بدان که همانطوری که در قبل هیچ کمک‌حالی جز خدا نداری، بدان که در منزل هم که آمدی، هیچ کمک‌کار و معینی نداری و جز خداوند همراهت نیست.

آداب داخل شدن به مسجد (قسمت اول)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

قال الصادق عليه السلام: إذا بَلَغْتَ بابَ الْمَسْجِدِ فَأَعْلَمْ أَنَّكَ قد قَصَدْتَ بابَ مَلِكٍ عَظِيمٍ لا يَطَأُ بِسَاطِئِهِ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ولا يُؤذَنُ لِجِالَسَتِهِ إِلَّا الصَّادِقُونَ. فَهَبِ الْقُدُومَ إلى بَسَاطِ خِدْمَةِ الْمَلِكِ (هِيئة المَلِكِ) فَإِنَّكَ على خَطرٍ عَظِيمٍ إِنْ عَفَلْتَ وَاعْلَمْ أَنَّهُ قادِرٌ على ما يَشاءُ مِنَ العَدْلِ وَالْفُضْلِ مَعَكَ وَبِكَ فَإِنْ عَطَفَ عَلَيكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضَّلَهُ قَبْلَ مِنْكَ يَسِيرَ الطَّاعَةِ وَأَجْزَلَ لَكَ عَلَيهَا ثواباً كَثيراً وَإِنْ طالَبَكَ بِاسْتِحْقاقِهِ الصِّدْقِ وَالإِخْلاصِ عَدَلاً بِكَ حَبَبِكَ وَرَدَّ طاعَتَكَ وَإِنْ كَثُرَتْ وَهُوَ فَعالٌ لِمَا يُريدُ.^۲

این باب درباره‌ی آداب ورود به مسجد است. البته مسجد لغت عامی است که به هر جایی حتی با عنوان مسجد، اطلاق نمی‌شود. مثلاً اگر جایی را بگیرند، بسازند و بدانند که غصب است و اسمش را هم مسجد بگذارند، آنجا مسجد نمی‌شود. برای اینکه مسجد برای نماز است و در زمین غصبی هم نماز نمی‌شود خواند. در مسجدی هم که نماز نشود خواند، آنجا اسمش دیگر مسجد نیست. به علاوه امروز عنوان مسجد در دنیا تعویض شده است. مثلاً فرض بفرمایید مسجد پاریس،

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۷/۵ ه. ش.

۲. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، ص ۴۹.

درست است که مسجد مسلمین است که روزهای جمعه می‌روند نماز می‌خوانند، ولی جهانگردها هم می‌آیند و در آنجا می‌گردند و مسجد را می‌بینند. از طرفی خیلی جاهای دیگر هست که لغت مسجد به آن نمی‌شود گفت ولی عملاً مسجد است. یکی از آنها زیارتگاه‌های مقبره‌ی بزرگان و ائمه است که عملاً مسجد است. به خصوص به این دلیل که بعضی از عباراتی که در اینجا حضرت صادق راجع به مسجد می‌فرمایند، در زیارت‌نامه‌هایی که برای این اماکن نوشته‌اند نیز هست. معلوم می‌شود که خود ائمه اینجا را جنبه‌ی مسجد می‌گرفتند. البته سجده بر مرده نیست، ولی به احترام آن بزرگی که در آنجا مدفون است در آنجا نماز خوانده می‌شود. یا امروزه بسیاری از حسینیه‌ها هست که اضافه بر حسینیه بودن و یاد ائمه کردن، نماز و عبادت هم در آنجا انجام می‌شود، این هم مسجد است.

از طرفی از ائمه رسیده است که مستحب است که هر کسی در منزلش گوشه خاصی را مثلاً یک گوشه اتاقش را برای نماز خودش مقرر کند و تا می‌تواند همیشه همانجا نمازش را بخواند. این کار دو فایده دارد: یکی اینکه آنجا را همیشه می‌تواند طاهر و تمیز و پاک نگهدارد و یکی اینکه وقتی به آنجا می‌رود همیشه عبادت خدا برایش تداعی می‌شود.

از مساجدی که از آن زمان تا حالا برجای مانده، مسجدالحرام

در مکه است که احکام شرعی هم دارد. هر کس به آنجا وارد می‌شود - جز عنوان مسجد چیز دیگری ندارد ولی وقتی انسان وارد می‌شود - به یاد خدا می‌افتد. یعنی در واقع آن مسجدی حقیقتاً مسجد است که وقتی وارد آنجا می‌شوی به یاد خدا بیفتی، خودبخود یاد خدا در آن لحظه تداعی بشود. این است که اینجا در شروع فرموده‌اند که وقتی به درِ مسجد رسیدی فکر کن که (به اصطلاح لغوی) به درِ دربار پادشاه بزرگی رسیدی که هیچکس حق ندارد وارد آنجا - وارد آن بساط - بشود، مگر اینکه پاک باشد.

ممکن است شما از جای دیگری قصد دارید عبور کنید، ولی تصادفاً از جلوی درِ یک مسجدی رد می‌شوید، امام فرموده است وقتی که قصد کردی، نیت کردی که به درِ خانه‌ی پادشاه و سلطان عظیمی بروی از اوّل نیت تو همین باید باشد. در مورد مسجد هم اگر از اوّل به قصد مسجد، به قصد عبادت این کار را کردی، راه افتادی، وقتی به درِ مسجد رسیدی، این را یادت باشد که اینجا جایی است که جز پاکان راه ندارند و اینجا جایی است که جز صدیقون حقّ مجالست با این پادشاه بزرگ را ندارند. چون معمولاً به خانه‌ای که انسان می‌رود، با صاحبخانه به مجالست می‌نشینند، با صاحبخانه صحبت می‌کند و اگر به مسجد هم می‌روی، بدان که با این صاحبخانه و الامقام جز پاکان و جز صدیقون مجالست نمی‌توانند بکنند.

صدیق صیغه‌ی مبالغه است. در عربی معنای کمال و کثرت صدق را می‌رساند. البته صدق یکی از مصادیقش راستگویی است. بله، آدم صدیق راستگو هم هست، ولی صدیق از راستگوی معمولی که جز راست نمی‌گوید بالاتر است؛ صدیق تمام وجودش صدق است. صادقاً بنده‌ی خدا است. کسی اگر احساس کند که بنده‌ی خداست - چون همه‌ی ما می‌گوییم ما بنده‌ی خداییم ولی احساس نمی‌کنیم - ولی اگر احساس کند بنده‌ی خداست و اختیارش دست دیگری است، طور دیگری می‌شود. صدیق آن کسی است که در هر حال این احساس را داشته باشد. همیشه ظاهر عبادتش با باطن خودش صدق کند. این صدیق است. در اینجا این صدیقون راه دارند.

می‌فرماید: توجّه کن که در بساط پادشاه و سلطانی بزرگ داری قدم می‌گذاری. هیبت این سلطان را در نظر بگیر. اگر از این غفلت کنی، در خطر عظیمی قرار می‌گیری. البته غفلت از یاد خدا، از ذکر خدا، همیشه موجب رکود است. در چند جا در مورد ذکر خدا در قرآن آیاتی نازل شده، مثلاً: *وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ*^۱، بعد از آنکه یادت رفت یا فراموش کردی، که خود غفلت، یک نوع فراموشی است، بعد که یادت آمد، به درگاه خدا توبه کن.

این غفلت، غفلتی است که برای همه پیش می‌آید؛ جز برای

۱. سوره کهف، آیه ۲۴.

مُخْلِصِينَ. آنهایی که خودشان مُخْلِصِنْد، خداوند آنها را برکشیده و مُخْلِص شدند، صدیق شدند. جز آنها این نسیان و این غفلت برای همه هست. خداوند این غفلت را می‌بخشد. اما اینجا که فرموده‌اند اگر غافل شدی در خطر عظیمی هستی، یعنی در حالی که وسط نماز هستی، وسط ملاقات یا مجالست با صاحبخانه هستی، اگر یک مرتبه غافل بشوی که کیست، در خطر عظیمی هستی. در زندگی عادی هم وقتی که با یک فرد بزرگی ملاقات می‌کنید، صحبت می‌کنید وسط حرف اگر یک شوخی بی‌معنی بکنید یا به چیزی دیگر فکر کنید، چقدر ضررش زیادتر از وقتی است که در خارج این کار را بکنید؟ ممکن است او را در خیابان ببینید، همه مردم می‌بینند، حرفی بزنید، ولی اینکه در آن وقتی که باید صددرصد چشم و گوش و روحتان متوجّه این صاحبخانه باشد، خطایی سربزند، آن خطا، خطر عظیمی در پی دارد.

از این خطر عظیم آنچه برای ما محسوس است این است که اهمّیت خطا از ذهن ما می‌رود. یعنی فکر می‌کنیم این خطا اهمّیتی ندارد، دفعه‌ی دیگر هم می‌توانیم بکنیم. این خطر عظیمی است که فرموده‌اند.

بعد توجّه کن که این صاحبخانه کیست؟ صاحب این مسجد کیست؟ او خداوند است، سلطانی است که بر همه چیز قادر است و می‌تواند که یا با تو به عدل رفتار کند، یا به تو کرم و فضل کند. البته

در اینجا، عبارت طوری است که اگر درست دقت نکنیم، دچار اشتباه فکری می‌شویم. حضرت می‌فرماید اگر با تو به فضلش رفتار کند، عبادت اندک تو را هم می‌پذیرد. یعنی همانطوری که در قرآن هم فرموده: **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ**^۱، آنهایی که احسان می‌کنند بهترش را خدا به ایشان می‌دهد. یا فرموده‌اند: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا**^۲، هر کس نیکی‌ای کند، خداوند ده برابر پاداش می‌دهد این وقتی است که به فضل و کرمش رفتار کند.

چطوری به فضل و کرمش رفتار می‌کند؟ هر چه پاک‌تر باشیم و هر چه با اخلاص بیشتری به حضور برسیم، امید اینکه با ما به فضل رفتار کند، بیشتر می‌شود. اما اگر به عدل رفتار کند، یعنی درست پاداش آن چیزی را که هست بدهد. یک وقت شما کالایی را از کسی می‌خرید، قیمت عادلانه‌اش را هم به او می‌دهید، در این حالت به عدل رفتار کرده‌اید. اما یک وقت چیزی را می‌خرید و به هرجهتی بیشتر از قیمت واقعی به او می‌دهید، اینجا به فضل رفتار کرده‌اید. ولی اقل آن، عدل است. خداوند فرموده است که عدلش را از بین نمی‌برد، عدلش هست. بنابراین نگران نباشید که اگر کار خوبی کردید، خدا کنار می‌گذارد، نه! او به عدل رفتار می‌کند. **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ**

۱. سوره یونس، آیه ۲۶.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱، به اندازه‌ی یک ذره خوبی کنید، می‌بینید، به اندازه‌ی یک ذره هم بدی کنید، می‌بینید. این عدل الهی است. هیچ بنده‌ای نمی‌تواند، العیاذبالله، بر عدل ایراد بگیرد. اگر بد کرده، بد می‌بیند. فضل، از خزانه رحمت اوست، در اختیار خودش است. هرچه خواست می‌دهد. در آیه قرآن است که: رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاقَةِ لَنَا^۲، خدایا چیزی را که طاقت نداریم بر ما بار نکن. خیلی‌ها به دنباله‌ی این دعا در قنوت می‌گویند: الهی لَاطَاقَةَ لَنَا بِعَدْلِكَ، خدایا به عدل تو طاقت نداریم. برای اینکه عدل یعنی هر خوبی کرده‌ایم به ما معادلش را بدهی، اما ما خوبی نکردیم. آن وقت بدی‌هایی که کردیم، می‌آید یا در دعایی آمده: الهی عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ یا كَرِيمٍ، خدایا با ما به فضلت رفتار کن - از این دریچه ما را ببین - و با ما به عدلت رفتار نکن. یا در دعای کمیل است که خدایا با من آنطوری رفتار کن که خودت شایسته‌ای، نه آنطوری که شایسته اعمال من است. اینها تمام تفاوت بین عدل و فضل است.

۱ . سوره زلزله، آیات ۸-۷.

۲ . سوره بقره، آیه ۲۸۶.

(قسمت دوم)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

وَاعْتَرَفَ بِعَجْزِكَ وَتَقْصِيرِكَ وَتَقْصِيرِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَإِنَّكَ
 قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ لَهُ وَالْمُوَاسَسَةِ بِهِ وَأَعْرَضَ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ وَلِيَعْلَمَ أَنَّهُ
 لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ وَعَلَانِيَتِهِمْ. وَكَانَ كَأَنَّ قَرِيبًا مِنْ
 يَدَيْهِ وَأَخْلَى قَلْبِكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ مَجْبُوكٍ عَنْ رَبِّكَ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا
 الْأَطْهَرَ وَالْأَخْلَصَ. وَانظُرْ مِنْ أَيِّ دِيْوَانٍ يُخْرُجُ إِسْمُكَ فَإِنْ دُقَّتْ مِنْ
 حَلَاوَةِ مُنَاجَاتِهِ وَوَلَدِيدِ مُخَاطَبَاتِهِ وَشَرِيَّتِ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَكَرَامَتِهِ مِنْ
 حُسْنِ إِقْبَالِهِ عَلَيْكَ وَإِجَابَتِهِ فَقَدْ صَلَّحَتْ لِحُدُومَتِهِ فَادْخُلْ فَلَكَ الْإِذْنُ
 وَالْأَمَانُ وَالْإِقْفِيفُ وَتُوفُّقٌ مُضْطَرٌّ قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحَيْلُ وَقَصَرَ عَنْهُ الْأَمَلُ
 وَقُضِيَ الْأَجَلُ، فَإِنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقَ الْإِلتِجَاءِ إِلَيْهِ نَظَرَ إِلَيْكَ
 بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَاللُّطْفِ وَوَقَّفَكَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ
 الْكِرَامَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَرِّينَ إِلَيْهِ الْمُحْدِقِينَ عَلَى بَابِهِ لَطَلَبِ مَرْضَاتِهِ قَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ الشُّوْءَ»^{۲، ۳}.

دنباله‌ی موضوع دخول مسجد است. البته وقتی دخول مسجد

می‌گویند منظور این است که به قصد مسجد وارد جای می‌شوید. به

۱. شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۰/۷/۱۲ ه. ش.

۲. سوره نمل، آیه ۶۲.

۳. مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، صص ۴۹-۵۱.

قصد اینکه در آنجا به نحوی عبادت خدا خواهید کرد. در این صورت آن مکان برای شما مقدّس است.

در دین یهود عبادتی که یهودی‌ها باید به درگاه خداوند انجام می‌دادند در محل خاصی بود که به «خیمه اجتماع» ترجمه کرده‌اند؛ مثل مسجد جامع. در آنجا عبادت می‌کردند. در منزل خودشان جایی نداشتند. یک علّتش این بود، که آنها به صورت قافله، به صورت کاروان‌های دوره‌گرد، چهل سال می‌گشتند و البته یک مرتبه هم امتحان داده بودند که اگر کسی مثل سامری پیدا بشود می‌تواند آنها را با مثلاً طلا گول بزند. مثل اینکه از همان اوّل به طلا خیلی علاقه‌مند بودند و طلا می‌پرستیدند و اگر کسی از طلا چیزی می‌ساخت می‌توانست آنها را وادار به پرستش کند. این است که گفته‌اند عبادت فقط در خیمه اجتماع خواهد بود. خیمه اجتماع هم از شرحی که نوشته‌اند طلاهای خیلی زیادی باید خرج می‌شد تا ستونش از طلا باشد، پرده‌اش زربافت باشد، مشخص بود آن روحانی که باید برای عبادت بیاید - که تا هارون زنده بود، هارون بود، بعد هم بنا به فرمان موسی فرزند هارون بود - لباسش چطور باشد. در واقع تمام طلا بود. اما در اسلام، خداوند فرمود که زمین را برای شما طهور قرار دادیم. یعنی در هر جای زمین می‌توانید نماز بخوانید مگر اینکه دیده باشید که آلوده و نجس است و الاّ خود زمین پاک تلقّی می‌شود. این دستور برای

این است که غیر از ارتباط دسته‌جمعی جماعت با خداوند که به اصطلاح نماز جماعت باشد، افراد هم خودشان تک‌تک با خداوند ارتباط دارند. یعنی دلشان ارتباط با خداوند دارد. این است که افراد، هم به صورت انفرادی به یاد خدا و به عبادات موظفند و هم به صورت جمعی که البته بسیاری از این عبادات بصورت جماعت ثوابش بیشتر است. مثلاً نماز که هم می‌توانند به صورت انفرادی بخوانند و هم به صورت جمعی.

حتی بعضی نمازها مثلاً نماز جمعه، نماز عیدین، بدون جماعت نمی‌شود. تک نفری، فردی نمی‌شود. ولی هر فرد انسانی هم ارتباط با خداوند دارد. از این جهت فرموده‌اند که هر کسی خوب است در منزل خودش، در گوشه‌ای، سجاده‌ای چیزی پهن داشته باشد. آنجا مثل مسجدش باشد. نه اینکه جای دیگر نماز نخواند. ولی وقتی در منزلش است می‌تواند در آنجا نماز بخواند. این دستور یک حُسنش این است که آن مکان را پاک نگه‌می‌داریم. حسن دیگرش این است که هر وقت آنجا را می‌بیند دلش به یاد خدا می‌افتد، چطور شما وقتی یادگاری از کسی دارید، هر وقت آن یادگاری را می‌بینید به یاد آن شخص می‌افتید یا در یک منطقه‌ای با شخص بزرگی، شخص عزیزی، ملاقات کرده‌اید و مدتی با هم بودید، حال هر وقت از آنجا رد می‌شوید یاد او می‌کنید که به اصطلاح در روانشناسی به آن می‌گویند: «تداعی معانی»، یعنی

این معنا، آن معنا را می‌خواند. اثر این کار این است که گذشته از خود آن عبادت، مدتی تمام حواس شما متوجه به این عبادت می‌شود. این است که مسجد از این حیث اهمیت دارد.

گذشته از آن مسجد فردی که در خانه‌تان درست کردید، مسجد اجتماعی هم آن فایده را دارد و هم اینکه خود دیدن مؤمنین باز شما را به یاد خداوند می‌اندازد. البته در قدیم مسجد در ساعات عبادت، مختص عبادت بود. در سایر مواقع هم مثل خانه‌ی پیغمبر که به مسجد در داشت و پذیرایی‌شان در واقع در آن قسمت دیگر مسجد بود.

حال یک وقتی در مسجد هستید، بَيْنَ يَدَيْهِ یعنی جلوی روی خدا هستید. بَيْنَ يَدَيْهِ لَعْنًا یعنی بین دو دست. یعنی درست مواجهه و روبرو هستید. وقتی بَيْنَ يَدَيْهِ خداوند هستید دیگر به تمام عجز خودتان، قصورتان، تقصیرتان و فقرتان در مقابل خداوند اعتراف کنید. البته همه اعترافات، با زبان تنها نیست؛ ممکن است با زبان باشد، ممکن هم است که نباشد.

یادتان بیاورد که از خیلی چیزها عاجزید. حتی کسی قصد گناه هم دارد و نمی‌تواند بکند، باید شکرگزار این هم باشد. ولی به عجز خودش پی‌ببرد. شخصی می‌خواهد خیلی کارهای خیر کند، نمی‌تواند، عاجز است، همچنین معترف است به قصور خودش، یعنی کوتاهی که در کارهایش می‌کند و تقصیر خودش، گناهی که در کارها می‌کند و

فقر و نداری خودش در مقابل خداوند که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ^۱، شما در راه خدا فقیر هستید. فقیر الی الله هستید. او همه چیز را می‌داند، چه اعتراف بکنید، چه نکنید، از کُنه ضمیر همه خبر دارد. از کارهای علنی و اسرار همه خبر دارد.

در مورد بسیاری جرائم، در شرح احوال، هم پیغمبر و هم علی علیه السلام، داستان‌هایی هست. مثلاً خطاکاری به خدمت حضرت رفت و به خطایش اقرار کرد و گفت که مرا پاک کن، یعنی مجازاتی را که خدا مقرر کرده اجرا کن که من این گناه را به آن عالم نبرم. حضرت فرمود: تا حالا که من از این گناه خبر نداشتم خیلی‌ها هم خبر ندارند (عبارات ممکن است مختلف باشد، ولی مضمونش همین است) خودت می‌دانستی. حالا که گفتم من هم می‌دانم. ولی غیر از تو، غیر از خودت، که می‌دانست؟ فکری کرد و گفت: خداوند. فرمود: برو پیش همان کسی که می‌دانست و از او معذرت بخواه، در درگاه او توبه کن، توبهات قبول می‌شود، بهتر از این است که اقرار به گناهی بکنی که من مجازاتت کنم.

این مطلب که *وَاعْتَرَفَ بِعَجْزِكَ وَقُصُورِكَ*، و اسرار را هم به او بگو. توجّه کنیم که در مسیحیت فعلی (من سابقه‌اش را نمی‌دانم، معمولاً اینها سوابق تاریخی دارند، چون در شرح حال

حضرت مسیح علیه السلام ظاهراً جایی نیامده که برونند پیش حضرت اعتراف به گناه بکنند) در آنجا اعتراف به گناه است که پیش کشیش اعتراف می‌کنند. البته مبنای این کار آنها بیشتر بر این بود که این کشیش اختیاردار بهشت است. اختیاردار آن عالم است، می‌تواند فرد را ببخشد و برای گناهِش جریمه‌ای، کفاره‌ای، تعیین کند. البته غالباً کشیش‌هایی که این مأموریت را داشتند آدم‌های امینی بودند. ولی به ندرت دیده شده بود که از این اعترافات که افراد با خلوص نیت می‌کردند، خیلی‌ها سوءاستفاده می‌کردند و این سوءاستفاده، غیر از آنکه خودش ضرر داشت، موجب بی‌ایمانی دیگران می‌شد.

در اینجا حضرت صادق می‌فرماید که وقتی برای نماز به مسجد رفتی، برای عبادت پیش خداوند رفتی، به عجزت، قصورت و همه اینها اعتراف کن که هر کدام ممکن است موجب گناهی باشد و آن اسراری که داری پیش او بگو. یعنی در واقع دومرتبه مرور کن: اول مرور کن که چه کارهایی کردی، چه اسراری داری که می‌خواهی دیگران ندانند. اینها را مرور کن و دوم اینکه وقتی نزد او می‌روی، خودت را فقیرترین بندگانش حساب کن. برای اینکه او قلب پاک و خالص را می‌پذیرد؛ یعنی دربار سلطنتی، جایی نیست که کسی با تملق، با عبارات مطمئن و معنعن، گول بخورد. آنچه از دلت برمی‌خیزد بگو. با آن اعترافات و توجه به عجز و قصور و تقصیر و فقر خودت، متوجه

باش که واقعاً فقیرترین مخلوقات هستی. برای اینکه او این را می‌بیند. پس قلب خودت را در آن لحظه‌ای که می‌خواهی با او مناجات کنی از هر چیزی که بین تو و او مانع می‌شود، حجاب می‌شود، خالی کن. در زندگی معمولی هم همینطور است. البته به استثناء وقتی که مثلاً نزد یک مقام رسمی می‌خواهید بروید و کاری دنیوی بکنید. ولی وقتی به نزد شخصی می‌خواهید بروید که به او علاقه‌مندید یا اگر بخواهید نزد مقامی بروید، جایی بروید که با علاقه قلبی می‌روید، در این صورت خودتان سعی می‌کنید که به هیچ چیز دیگر فکر نکنید. چرا که به هر چیز دیگری که فکر کنید مانع حضور قلب شما با آن شخص می‌شود.

به مسجد که می‌روید، برای خدا می‌روید، پس حتماً باید این کار را بکنید. یعنی همه حجاب‌های دل را دور بیندازید. در هر عبادتی باید سعی کنید همینطور باشید. ما که توفیق اینکه زیاد در راه خدا باشیم نداریم. لااقل در آن دقایق و لحظاتی که می‌خواهیم عبادت کنیم باید دلمان را از هر چیزی صاف کنیم. بعد از این آماده شدن، اگر لذت مناجات و لذت مخاطبه با او را چشیدید، و از جام رحمت و کراماتش نوشیدید، که معلوم شد به سمت شما اقبال دارد، آن وقت وارد می‌شوید. البته این همان بیانی است که در مورد زیارت‌نامه‌های اماکن مقدّسه گفته شده است. وقتی در اوّل ورود به حرم، انسان می‌گوید:

أَدْخُلْ يَا اللَّهُ، أَدْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَدْخُلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،... خداوند! آیا داخل بشوم؟ از خداوند اجازه می‌گیریم. اجازه‌ی دخول می‌گیریم. بعد شفیع می‌آوریم. أَدْخُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ یا رسول‌الله داخل بشوم؟ آیا شفاعتم کردی؟

بعد از خواندن زیارت‌نامه آیا احساس می‌کنید، وقتی می‌گویید: أَدْخُلْ، سؤال می‌کنید و هر سؤال‌ی یک جواب دارد، آیا جوابش را شنیدید؟ شاید او بگوید نه، داخل نشو، با تو کاری ندارم. باید با دل جوابش را بشنوید، یعنی قبولتان کند. اگر این لذت‌مناجات که گفته‌اند: مؤانست، انس با مقام خداوند، در شما پیدا شود، جواب مثبت است. اگر پیدا نشد، برگرد. برگرد و به اصطلاح داخل نشو.

اگر خداوند تو را پذیرفت، یعنی این التجاء تو را به خودش دید و آن را پذیرفت، با نظر رأفت و رحمت و لطف به تو نگاه می‌کند و تو را موفق می‌دارد به آنچه مورد رضای خدا و مورد علاقه خداوند است.

خداوند به مُضْطَرِّين، آنهایی که در حال اضطرار و بیچارگی هستند، آنهایی که در جلوی خانه او از آتش شوق یا آتش پشیمانی یا هر آتش درونی در حال جوش و خروش هستند، به آنها نظر می‌کند و همانطوری که خودش کریم است و فرموده که کریم است، می‌خواهد این کرامت را بکند، کما اینکه در قرآن می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ

كَلِّحْ إِلَى رَبِّكَ كَذْحًا فَمَلَا قِيَهُ^۱، ای انسان تو در حال رفتن به سوی خدا هستی، و بالاخره به او می‌رسی. ولی در جای دیگر می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ^۲، ای انسان چه چیز تو را به پروردگار کریمت مغرور کرد. در آنجا هم که از ما بازخواست می‌کند، یادش نمی‌رود که صفت کریمش را به ما یادآوری کند. نمی‌فرماید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ، چه چیز تو را به خداوند مغرور کرد؟ می‌گوید: مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، به این پروردگار کریمت، چه چیز تو را مغرور کرد؟ پاسخش همین کرم خودش است! این است که خداوند می‌گوید که از کرم خودش مُضْطَرِّين را اجابت می‌کند. آیه قرآن می‌گوید: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ، چه کسی است که دعای مُضْطَرَّ را اجابت می‌کند و آن گرفتاری و ناراحتی را از او برمی‌دارد. این همان کرم خداوند است.

۱ . سوره انشقاق، آیه ۶ .

۲ . سوره انفطار، آیه ۶ .

فہرست جزوات قبل

شماره جزوہ	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفہ پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوہای عرفانی (متن ۶ مصاحبہ)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخارہ (ہمراہ با سی دی صوتی)	۵۰۰
ہفتم	مقدمہ روز جہانی درویش	۵۰۰
-	ہدیہ نوروزی: فہرست موضوعی جزوات (ہمراہ با تقویم ۱۳۸۸)	-
ہشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نہم	گفتارهای عرفانی (قسمت چہارم)	۵۰۰
دہم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدہم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ہفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفہ پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانوادہ و اختلافات خانوادگی و علل عمدہ (قسمت اول)	۲۰۰
چہاردہم	حقوق مالی و عشریہ (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدہم	گفتارهای عرفانی (قسمت ہشتم)	۲۰۰
شانزدہم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
ہفدہم	گفتارهای عرفانی (قسمت نہم)	۲۰۰
ہیجدہم	گفتارهای عرفانی (قسمت دہم)	۲۰۰
نوزدہم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدہم)	۲۰۰
بیستہم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدہم)	۲۰۰

۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	بیست و دوّم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	بیست و سوّم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوّم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.